

منکر و اجرای قوانین اسلامی می‌دانستند. لیکن چندان نباید که روحیه تسامح دینی و لاابالیگری بر آنان مستولی شد. در مراکش و دیگر شهرهای مغرب مظاهر فساد از قبیل خرید و فروش علنی شراب، باده‌گساری آشکارا، آمد و شد خوکان در بازارهای مسلمانان، انواع لهو و لعب و جور و ظلم و غصب اموال یتیمان و غیره رواج یافت. نشانه‌های ضعف ایمان و اختلال در اداره مملکت و دستگاه قضا روز به روز مشهودتر می‌شد. در عهد ابوالحسن علی بن یوسف بن تاشفین (حک ۵۰۰ - ۵۲۷ ق/۱۱۰۷ - ۱۱۴۳ م)، به گفته مراکشی (ص ۱۷۷)، زنان بر اوضاع مستولی بودند، اداره امور به عهده آنان سپرده شده بود و مفسدان و شریران و قاطعان طریق در پناه آنان می‌زیستند. علی بن یوسف که فقط به عنوان امیری مسلمانان دل خوش کرده بود، روزگار را به عبادت و گوشه‌نشینی می‌گذراند و بیش از پیش از احوال متزلزل ملک خویش تغافل می‌ورزید. سوس سرزمینی که ابن تومرت از آن برخاست، جایگاه بربرهای خشنی بود که زندگی را در سختی و عسرت می‌گذراندند. آنان ظاهری خشن و طبیعتی ساده و بی‌غل و غش داشتند. جهل و نادانی بر آنان غلبه داشت و احتمالاً فقط معدودی از آنان در علم به مسائل اسلامی به حد ممتازی دست یافته بودند. قبایل مذکور به قوای مرز و پنهانی سخت اعتقاد داشتند (سال، ۷۶۹/۲).

در چنین شرایطی بود که ابن تومرت پرورش یافت و حرکتی را رهبری کرد که به تأسیس سلسله موحدون (۵۲۴ - ۶۶۷ ق/۱۱۳۰ - ۱۲۶۹ م) انجامید. پس از قیام فاطمیان یا عبیدیان که با ماهیتی شیعی و به زعامت ابومحمد عبیدالله یا محمد بن عبدالله بن میمون (۲۵۹ - ۳۲۲ ق/۸۷۳-۹۳۴ م) در مغرب اوسط (حدوداً، تونس امروزی) آغاز و پس از چندی مرکزیت آن به مصر منتقل شد (دار مستتر، ۴۵، ۴۷، ۱۵۶ - ۱۶۹)، جنبش ابن تومرت دومین حرکت از این دست در غرب اسلامی بود. ابن تومرت نیز چون عبیدالله هم گرایشهای شیعی و ضد عباسی داشت و هم مدعی مهدویت بود. البته قبلاً مرابطون که همچون موحدون عصبیت‌های قبیله‌ای و آرمانهای دینی داشتند، با شعارهای اسلامی آغاز کردند. اما آنان جدا از خط شیعی بودند و از زمان یوسف ابن تاشفین (حک ۴۵۳ - ۵۰۰ ق/۱۰۶۱ - ۱۱۰۷ م) به بعد خلافت عباسیان را به رسمیت شناختند (لین پل، ۵۰). به علاوه، برخلاف مرابطون که رهبری آن در آغاز به دست یک شخصیت مذهبی به نام عبدالله بن یاسین و تنی چند از بزرگان غیر دینی قبایل صنهاجه - یحیی بن ابراهیم، یحیی بن عمر و ابوبکر بن عمر لمتونی - بود که در تمام امور امامت عبدالله را گردن نهاده بودند (ابن عذاری، ۸/۴، ۱۰؛ لین پل، ۴۹)، زعامت موحدون در شخص ابن تومرت که مرد سیاست و دین با هم بود، خلاصه می‌شد (بیضون، ۳۸۲). به نقل از عبدالله علام، امرای لمتونی مدتی در جست و جوی فقیهی بودند که به میان قبیله آنان بیاید و بربرهای بی‌خبر از دین و دانش را ارشاد کند. عبدالله بن یاسین

این آثار برخی تاکنون به صورت خطی باقی مانده و جز یکی از آنها، هیچ کدام به چاپ نرسیده است. برخی از مشهورترین آثار وی عبارتند از: اقربا ذین در داروشناسی و داروسازی به زبان عربی. دو خلاصه از آن تهیه شده بود که در بیمارستان عضدی مورد استفاده قرار گرفته و جایگزین اقربا ذین شاپور بن سهل (د ۲۵۵ ق / ۸۶۹ م) شده بود (EI²). نسخه‌های خطی متعددی از این کتاب در کتابخانه‌های جهان موجود است (GAL, I/642؛ آتش، ۴ (۱) / ۳۶؛ مرکزی، ۵۹۴/۸، ۵۹۶، ۵۹۷؛ الرسالة (المقالة) الامینیة فی الفصد، که در ۱۳۰۸ ق / ۱۸۹۰ م در لکنهو چاپ شده است (GAL, S, I/891). این رساله که در رگ‌زنی و خون‌گیری است و در ۱۰ فصل به نامهای مقالة فی الفصد، الفصد، الامینیة فی الطب و مقالة الامینیة نیز خوانده شده است. درباره نسخه‌های خطی دیگر آثار ابن تلمیذ می‌توان به این منابع مراجعه کرد: GAL؛ محفوظ؛ آستان؛ سورا و احسان اوغلی (نک: مآخذ همین مقاله).

مآخذ: آتش، احمد، «المخطوطات العربية فی مکتبات الاناضول»، جامعه، خطی، س ۵، شه ۱ (شوال ۱۳۷۷ ق / مه ۱۹۵۸ م)؛ آستان قدس، فهرست؛ ابن ابی اصیبعه، احمد بن قاسم، عیون الانباء، بیروت، ۱۳۷۷ ق / ۱۹۵۷ م؛ ابن خلکان، وفیات؛ ابن طفطقی، محمد بن علی، الفخری، به کوشش هارتویک درنبرگ، پاریس، ۱۸۱۴ م؛ ابن عبیری، غریفوریوس، تاریخ مختصر الدول، بیروت، ۱۹۵۸ م؛ ابن کثیر، البدایة؛ احسان اوغلی، اکمل الدین، فهرست مخطوطات الطب الاسلامی فی مکتبات ترکیا، استانبول، ۱۴۰۴ ق / ۱۹۸۴ م؛ الکو، سیریل، تاریخ پزشکی ایران، ترجمه باهر فرقانی، تهران، ۱۳۵۶ ش؛ بیهقی، علی بن ابی القاسم، نتمه صوان الحکمة، لاهور، ۱۳۵۱ ق / ۱۹۳۲ م؛ جامعه، خطی، س ۳، شه ۱ (شوال ۱۳۷۶ ق / مه ۱۹۵۷ م)؛ نور، خطی؛ شیخو، لوئیس، شعراء النصرانیة بعد الاسلام، بیروت، ۱۹۲۴ م؛ قفطی، علی بن یوسف، اخبار العلماء باخبار الحکماء، قاهره، ۱۳۲۶ ق / ۱۹۰۸ م؛ مرکزی، خطی؛ محفوظ، حسین علی، «نقائس المخطوطات العربية، فی ایران»؛ جامعه، خطی، س ۳، شه ۱، شوال ۱۳۷۶ ق / مه ۱۹۵۷ م؛ باقوت، ادبایا، نیز: EI²; GAL; GAL, S. علی رفیعی

ابن تومرت، ابوعبدالله محمد بن عبدالله بن تومرت بربری مضمودی هرغی (د ۵۲۴ ق/۱۱۳۰ م)، فقیه اصولی، مدعی مهدویت و امامت در مغرب اقصی (مراکش کنونی) و بنیان‌گذار سلسله موحدون در شمال آفریقا و اندلس.

مقدمه: از نیمه‌های سده ۵ ق/۱۱ م، گروهی از قبایل مغرب اقصی معروف به لمتونه بر دیگر قبایل محلی استیلا یافتند و سرانجام حکومتی را در شمال آفریقا پایه گذاشتند که در تاریخ به مرابطون یا مرابطیه معروفند. قلمرو حکومت آنان که در ۵۴۲ ق/۱۱۴۷ م منقرض شد (ابوالفدا، ۲۳۴) از کرانه‌های نهر دویره در شمال اسپانیا تا بلندیهای صحرای کبری در آفریقا و از لیبی تا اقیانوس اطلس گسترده بود (عنان، تراجم، ۲۳۵). در این دوران مذهب مالک بن انس (د ۱۷۹ ق/۷۹۵ م) که تعلیماتش منحصر به فروع دین می‌شد، در قلمرو مرابطون رایج بود (دائرة المعارف الاسلامیة، ۱/۱۰۶). اگرچه سلطنت مرابطون در آغاز ماهیت دینی داشت و امرای این سلسله که لقب امیرالمسلمین داشتند، خود را رسماً مسؤول امر به معروف، نهی از

هنگامی که خویشتن را مشمول حمایت و مورد احترام بربرها دید، به امر به معروف و نهی از منکر قیام کرد و بعدها امرای آنان را به محاربه با قبایل دیگر و به انقیاد در آوردن آنان تحریض کرد (ابن عذارى، ۸/۴)، لیکن ابن تومرت رأساً اقدام کرد و با تدریس، موعظه، امر به معروف و نهی از منکر مردم را گرد خویش آورد، و به موازات تبلیغ دینی اهداف خود را دنبال کرد.

ولادت و تبار: در تاریخ تولد ابن تومرت اختلاف است. ابن اثیر (۵۷۸/۱۰) فوت او را ۵۲۴ق و در ۵۱ یا ۵۵ سالگی دانسته است. با این حساب تولد او باید در ۴۷۳ یا ۴۶۹ق رخ داده باشد. ابن خلکان (۵۳/۵) و ابن تغری بردی (۲۵۵/۵)، ۱۰ محرم ۴۸۵ق را تاریخ تولد وی دانسته‌اند. به گزارش زرکشی (ص ۴)، ابن سعید ۴۹۱ق، ابن خطیب اندلسی ۴۸۶ق و سرانجام غرناطی ۴۷۱ق را سال ولادت ابن تومرت اختیار کرده‌اند. محمد ماضور مصحح تاریخ الدولتین، ۴۹۱ق را مُصَحَّف ۴۷۱ و علت آن را تقارب حروف سبعین و تسعین دانسته است (همانجا). بنابراین ۴۷۱ق اقدم تاریخهایی است که برای تولد ابن تومرت نقل کرده‌اند. او در قریه‌ای از بلاد سوس، واقع در مغرب اقصی، در خانواده‌ای فقیر، ولی پرهیزگار دیده به جهان گشود. قبیله او هَرغَه، یکی از شاخه‌های فرعی (بطون) مضموده کبری از قومی معروف به ایسَرغِیْن بود که به زبان محلی نام شرفاء بود (مراکشی، ۱۷۸). گروه قبایل مضموده از نسل برنس بن بربر و یکی از بزرگ‌ترین و پرشاخه‌ترین قبایل مغرب بودند (قلقشندی، قلاتند، ۱۶۹). پدرش از اهالی سوس و مادرش از خاندانی معروف به بنی یوسف بود (عنان، عصر المرابطين، ۱۵۸). گرچه نام پدرش عبدالله بود، ولی همیشه به تومرت بن وکلید شهرت داشت و «وکلید» به شکلهای واجلید و وکلید نیز آمده که صورتی است از آجلید بربری به معنای زعیم و قائد. این می‌رساند که ابن تومرت گرچه تهمی دست بود، ولی اصلی محترم داشت (ابن خلدون، العبر، ۶ (۲)/۴۶۴؛ قس: بیذق، ۳۰؛ مؤنس، ۱۷۷). در تاریخها برای ابن تومرت به دو نوع نسب بر می‌خوریم، یکی بیش و کم بربری و دیگری عربی - علوی. ابن خلدون (همانجا) نسب بربری ابن تومرت را از مأخذ مختلف به دو گونه گزارش می‌کند، یکی: محمد بن عبدالله بن وکلید بن یامصال بن حمزة ابن عیسی، و دیگری: محمد بن تومرت بن تیطاوی بن سافلا بن مسیغون بن ایکلیدیس بن خالد، و اما نسب عربی او را که به حسن بن علی بن ابی طالب (ع) می‌رسد این گونه آورده است: محمد بن عبدالله ابن عبدالرحمن بن هود بن خالد بن تمام بن عدنان بن سفیان بن صفوان ابن جابر بن عطاء بن رباع بن محمد ابن اولاد سلیمان بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب (همو، ۴۶۵/۲)۶. ابن خلکان (۴۶، ۴۵/۵) همین سلسله نسب را با اندک اختلافهایی در وفیات خود نقل می‌کند و می‌گوید آن را به خط یکی از ادبای زمان خود بر پشت جلد کتابی دیده است. ابن ابی زرع (ص ۱۷۲) نیز تقریباً عین سلسله انسابی را که ابن خلکان به دست داده، در تاریخ خود نقل کرده است.

مراکشی (ص ۱۷۸) بدون آنکه شجره ابن تومرت را مطابق روایت دیگران بیاورد، می‌گوید نسب مهدی را به خط خودش دیده که به حسن ابن حسن بن علی بن ابی طالب می‌پیوندد. پیش از ابن خلدون، بیذق که از یاران نزدیک ابن تومرت و در سفر و حضر در خدمت او بوده، با استاد بر افرادی موقت نسب بربری وی را مطابق روایت نخستین ابن خلدون ذکر کرده و آن را «نسبت صحیح» دانسته است، منتها در شجره‌ای که او آورده بعد از نام حمزة بن عیسی، عبارت «... بن عبیدالله بن ادریس بن ادریس بن عبدالله بن الحسن بن الحسن بن فاطمة بنت رسول الله صلعم» را اضافه دارد (ص ۲۱). بیذق در جایی دیگر از خاطراتش، ابن تومرت را با القاب العربی القرشی الهاشمی الحسنی الفاطمی، توصیف می‌کند (ص ۱۱). بعضی از مورخان در صحت انتساب ابن تومرت به خاندان نبوت تردید کرده‌اند و آن را ادعایی بیش ندانسته‌اند. به روایت ابن ابی زرع (ص ۱۷۲) ابن مطروح قیسی، وی را صرفاً مردی از قبیله هرغَه یکی از قبایل مضموده دانسته است. از متأخرین، عنان (تراجم، ۲۳۸) نسبت عربی - علوی ابن تومرت را که پاره‌ای از مورخان هواخواه موحدون و دبیران دولت آنان تأیید کرده‌اند، انتحالی باطل و جامه‌ای عاریتی می‌داند و معتقد است که ابن تومرت برای توجیه ادعای مهدویت و پیشبرد ریاست دینی - سیاسی خود چنین نسبتی را به خود بسته است، یا دیگران به او بسته‌اند. وی می‌افزاید که بسیاری از قبایل بربر در راه رسیدن به قدرت و سلطنت، انساب عربی یا نبوی را انتحال می‌کردند، چنانکه بنی حمود نسب خود را به اهل بیت می‌رساندند و قبیله صنهاجه که در دولت مرابطون صاحب مقامات بودند، خویشتن را در اصل از عرب یمانی می‌دانستند (همانجا). با اینهمه حضور پاره‌ای اسمهای عربی در سلسله نسب بربری ابن تومرت احتمال انتحال صرف را ضعیف می‌کند، زیرا می‌توان تصور کرد که نخستین نیاکان وی جزو اعراب مسلمانی بودند که به هنگام بسط اسلام به شمال افریقا، در این دیار ساکن شدند. گفته ابن اثیر (۵۶۹/۱۰) که «هرغَه قبیله ابن تومرت، وقتی مغرب به دست مسلمانان گشوده شد، همراه موسی بن نصیر به این سرزمین آمدند»، و نیز اشاره گذرای ابن خلدون (العبر، ۲)۶/۴۶۴ در این زمینه، مؤید فرض یاد شده است. بنابراین به سادگی نمی‌توان نسبت عربی ابن تومرت را انتحال دانست. وقتی موسی بن نصیر در عهد عبدالملک بن مروان (د ۸۶ق/۷۰۵م) به حکومت افریقه منصوب شد و در شمال افریقا تا مغرب اقصی و اندلس به فتوحات چشمگیری نایل آمد و سرانجام قبایل بربر را به رشته انقیاد حکومت اسلام در آورد، گروهی از اعراب را بر آنان گمارد تا قرآن و علم دین به آنان بیاموزند (ابن عذارى، ۴۲، ۴۱/۱). از این رو امکان اختلاط و ازدواج اعراب فاتح با بربرهای نوسلمان بسیار زیاد بوده است و انتساب ابن تومرت به اصل عربی غیر عادی نمی‌نماید. محمد بن تومرت از اوان جوانی دوستدار علم و دین بود و چندان از وقت خود را در مساجد به روشن کردن قندیلهای آن می‌گذراند که به

سالهای اقامت غزالی در بغداد و ورود احتمالی ابن تومرت به این شهر است. همان گونه که گفته شد، ابن تومرت در ۵۰۰ یا ۵۰۱ ق از زادگاه خود بیرون رفت و پس از مدتی اقامت در اندلس، مهدیه و اسکندریه و ملازمت خدمت عده‌ای از علما و فقها، به حج رفت و سرانجام به بغداد رسید، در حالی که غزالی در ۴۸۸ ق مسند تدریس خود را در نظامیه ترک کرد، و ده‌سالی را به سیاحت در دمشق، بیت المقدس، مدینه و نیز زیارت حج گذراند و آنگاه به بغداد بازگشت و پس از توقف کوتاهی در این شهر به نیشابور رفت و تا هنگام مرگ هرگز به عراق برنگشت. بنابراین، احتمال قریب به یقین آن است که ابن تومرت موقعی به بغداد رسید که غزالی آن شهر را ترک کرده بود.

ب - مراجعت به مغرب:

۱. بغداد به اسکندریه: ابن تومرت پس از گذراندن ۱۱ سال در بلاد شرق اسلامی (سالم، ۷۷۰/۲)، در ۵۱۰ ق/۱۱۱۶ م (ابن ابی زرع، ۱۷۳)، به تعبیر ابن خلدون (العبر، ۶/۲) «چون دریایی جوشان از علم و شهابی فروزان از دین» آهنگ بازگشت کرد. در راه گذارش باز به مصر افتاد و این زمانی بود که امر بن مستعلی فاطمی (خلافت: ۴۹۵ - ۵۲۴ ق/۱۱۰۲ - ۱۱۳۰ م) بر این کشور حکومت می‌کرد. در آن عهد اسکندریه از لحاظ حیات علمی موقعیت بارزی داشت و گروه بسیاری از علمای عصر فاطمی مانند محمد بن میسر فقیه اسکندریه، عبدالرحمن بن عوف بن عمرو، امام ابی بکر طروش و حافظ المقدس در آنجا متوطن بودند و تأثیر عظیمی در رونق نهضت علمی این شهر داشتند (سالم، ۷۷۱/۲). ابن تومرت در اسکندریه که رفاه طلبی و تن آسانی بیش از حد مردم بر وی سخت گران آمد (همانجا)، به امر به معروف و نهی از منکر قیام کرد و به اندازه‌ای در این کار پای فشرد که والی اسکندریه او را از شهر بیرون کرد (مراکشی، ۱۷۹). می‌نویسند هر موقع از خشونت مردم احساس خطر می‌کرد و خود را در مخمصه می‌دید، به عمد کلامش را آشفته می‌کرد و به لکت ظاهر می‌نمود تا جایی که او را دیوانه می‌پنداشتند (ابن خلکان، ۴۶/۵).

۲. از اسکندریه تا ملآله: در بندر اسکندریه به قصد مغرب به کشتی نشست. در کشتی به عادت معمول، امر به معروف و نهی از منکر آغاز کرد و کشتی نشستگان را به اقامه نماز و تلاوت قرآن ملزم ساخت (همانجا) و آنان که از اصرار او به تنگ آمده بودند، به دریایش افکندند، اما او پیش از نصف روز به روی آب شناور بود، بی‌آنکه آسیبی به وی برسد. اهل کشتی که این دیدند، مقهور عظمتش شدند. پس او را از آب برگرفتند و به خدمتش در ایستادند و تا پایان سفر از هیچ اکرامی به او فرو گذار نکردند (مراکشی، ۱۷۹). مورخانی که رؤیای ابن تومرت را، که دیده بود دوبار همه آب دریا را نوشیده، گزارش کرده‌اند (ابن خلکان، ۴۶/۵؛ سبکی ۷۱/۴)، ظاهراً به این رویداد التفات داشته‌اند. گویا نخستین شهری که پس از ورود به بلاد مغرب نزدیک، بدان پای

اسافو، یعنی روشنی، ملقب گردید (ابن خلدون، العبر، ۶/۲) (۴۴۵). در الحلل الموشیه (ص ۱۰۳) اسافو جزو القاب پدر ابن تومرت آمده است. شوق دانش اندوزی و دردین وی را بر آن داشت که راه مشرق در پیش گیرد.

سفرها و خطرها:

الف - به سوی شرق: ابن تومرت در ۵۰۰ ق/۱۱۰۷ م (همانجا) یا ۵۰۱ ق (مراکشی، ۱۷۸) با دستی تهی سوس را ترک کرد. نخست دریا را به قصد اندلس پیمود و به قرطبه رسید. در این شهر که آن زمان یکی از مراکز علمی مهم به‌شمار می‌رفت (ابن خلدون، العبر، ۶/۲) (۴۶۵) یک چند نزد قاضی ابن حمدین درس خواند (EI², III/958)، به نقل از ابن قنفذ. و از اندیشه‌های ابن حزم اندلسی متأثر گردید (همان، III/843). آنگاه در بندر المریه، جنوب شرقی اسپانیا، به کشتی نشست و به جانب شرق حرکت کرد. بر سر راهش به شهر هدیه تونس وارد شد و از امام ابو عبدالله محمد بن علی مازری (د ۵۳۶ ق/۱۱۴۲ م)، فقیه و محدث مشهور مالکی (ابن خلکان، ۴/۲۸۵) دانش آموخت. سپس به اسکندریه رفت و در خدمت امام فقیه ابوبکر محمد بن ولید طروشی (د ۵۲۰ ق/۱۱۲۶ م) معروف به ابی رندقه، فقیه پرهیزگار مالکی (همو، ۵/۲۶۴) به تعلم پرداخت (زرکشی، ۴) و از اسکندریه به قصد زیارت حج به مکه رفت و مدتی کوتاه در این شهر اقامت کرد و از علم شریعت، حدیث نبوی و اصول فقه و دین توشه‌سزایی برگرفت (ابن خلکان، ۵/۴۶). چون در این شهر به امر به معروف و نهی از منکر پرداخت، مردم آزارش کردند و از شهر بیرونش راندند (ذهبی، سیر، ۱۹/۵۴۲). پس از ادای فریضه حج یا بنا به اقوالی، پیش از آن، به بغداد نیز رفت و آنجا به دیدار جمعی از علما از جمله کیا ابوالحسن هراسی (د ۵۰۴ ق/۱۱۱۰ م)، فقیه مشهور شافعی و یکی از مدرسان نظامیه بغداد (ابن خلکان، ۳/۲۸۶) توفیق یافت (ابوالفدا، ۲۳۲). در بغداد فقه و اصول را نزد ابوبکر محمد بن احمد الشاشی (د ۵۰۷ ق/۱۱۱۴ م) فقیه شافعی و حدیث را از مبارک بن عبدالجبار و دیگران شنید (مراکشی، ۱۷۸). گرچه مورخانی که گزارشی از احوال ابن تومرت را آورده‌اند، عموماً از دیدار وی با امام محمد غزالی (د ۵۰۵ ق/۱۱۱۱ م) یاد کرده‌اند، ولی اغلب آنها مانند ابن خلدون (العبر، ۶/۲) (۴۶۶) و ابوالفدا (ص ۲۳۲) درباره این ملاقات اظهار تردید می‌کنند. حتی بعضی، مانند ابن اثیر (۸۰/۵۷۰) از قدما، و گلدزیهر^۱ و مولر^۲ و محمد عنان از متأخرین، آن را داستانی مجعول می‌دانند (عنان، عصر المرابطين، ۱۶۱، ۱۶۳). آنچه مورخان درباره دیدار این دو شخصیت گفته‌اند گزارش یک دیدار عادی و ساده نیست، بلکه ظاهراً شرح یک زمینه چینی است که طراحان آن، یعنی بعضی از شیفتگان یا مقرران ابن تومرت خواسته‌اند به کمک آن وی را در هاله‌ای از قداست و رمز فرو برند و زعامت دینی و مهدویت او را امری از پیش مقدر شده و مؤید به امدادهای غیبی و تأییدات الهی جلوه دهند. علت تردید در قبول داستان ملاقات غزالی با ابن تومرت، عدم انطباق زمانی میان آخرین

1. Goldziher

2. Müller

نهاد، و ظاهراً تنها ابن خلدون (العبر، ۶ (۲)/۴۶۶) بدان اشاره کرده، طرابلس بود. در این شهر که علما را منحرف از مذهب راستین خود یافت، آنان را به باد انتقاد گرفت. آنچه در توان داشت، در این راه دریغ نکرد تا جایی که خویشین را دستخوش آزار مردم کرد (همان، ۶ (۲)/۴۶۷). مورخان عموماً می‌نویسند که ابن تومرت پس از ترک اسکندریه، بر سر راه خود به مغرب، به مهدیه وارد شد، امیر افریقیه در آن وقت ابوطاهر یحیی بن تمیم بن معز صنهاجی (حک ۵۰۹-۵۰۹ ق) بود (ابن خلکان، ۴۶/۵؛ ابن کثیر، ۱۸۶/۱۲)، لیکن گزارش مورخان درباره تاریخ ورود ابن تومرت به افریقیه و حاکم این بلاد در آن زمان اندکی مغشوش است.

ابن ابی دینار (ص ۹۱) می‌نویسد که ابن تومرت در عهد حکومت علی بن یحیی بن تمیم به مهدیه وارد شد. در *الحلل الموشیة* (ص ۱۰۶) آمده که ماجرای امر به معروف و نهی از منکر ابن تومرت پس از رسیدن به مهدیه، به عزیز بن ناصر گزارش شد و ابن امیر کوشید تا او را دستگیر کند و بنابر ابن وی به بجایه، شهری در مغرب میانه، گریخت. زکّار و زمامه مصححان *الحلل*، افزوده‌اند که منظور از عزیز بن ناصر، علی بن یحیی بن تمیم بن معز (حک ۵۰۹-۵۱۵ ق) است (همان، ۵۴، حاشیه). واقع این است که در میان سلسله بنی زبیری که بر مهدیه و دیگر شهرهای افریقیه فرمان می‌راندند، کسی را به نام عزیز بن ناصر نمی‌شناسیم. به احتمال زیاد منظور مؤلف *الحلل الموشیة* از ابن شخص، عزیز بن منصور بن ناصر بن علناس (حک ۵۰۰-۵۱۵) از بنی حماد است که بر بجایه سلطه داشتند (زرکشی، ۵؛ زامباور، ۱۱۰). ابن امیر اتفاقاً در همان سال فوت علی بن یحیی در گذشته است. بنابر این، ماجرای اخلال ابن تومرت در مهدیه قاعدتاً باید به حاکم این شهر که یکی از بنی زبیریان بوده، گزارش شده باشد، نه به حاکم بجایه که از بنی حماد بوده است. آنچه ابن خلکان (۴۷، ۴۶/۵) درباره تاریخ ورود ابن تومرت به مهدیه گفته است، حکایت از وجود اختلاف دیگری در گزارشهای تاریخی دارد و آن اینکه او در بعضی از تاریخها خوانده که ابن تومرت در زمان پدر یحیی بن تمیم، یعنی ابوطاهر تمیم بن المعز بادیس (حک ۴۵۳ - ۵۰۱ ق) (لین، پل، ۴۸) از مهدیه گذشته است. چنانچه ۵۰۵ ق را تاریخ ورود ابن تومرت به مهدیه بدانیم، پس این امر نمی‌تواند در عهد حکومت تمیم بن معز بوده باشد، زیرا ابن امیر در ۵۰۵ ق در قید حیات نبوده است. به علاوه، ابن خلکان خود تصریح دارد که قاضی ابن قفطی سال خروج ابن تومرت را از مصر جزو وقایع ۵۱۱ ق آورده است (۴۷/۵). این تاریخ حدود ۱۰ سال پس از پایان حکومت تمیم بن معز بوده است. همچنین اگر اقامت ۱۱ ساله ابن تومرت در شرق را مسلم بدانیم، باز ورود و اقامت وی در مهدیه نمی‌تواند هم‌زمان با حکومت تمیم بن معز بوده باشد. باری، ابن تومرت در حالی که از مال دنیا جز ققمه و عصایی با خود نداشت، در زی ساده فقها به مهدیه وارد شد و به گفته ابن اثیر (۵۷/۱۰) در مسجد السبّ و به روایت ابن خلکان (۴۷/۵) در مسجد معلق اقامت گزید. مردم برای

کسب علم بر او گرد آمدند. هر کجا منکری می‌دید، به تغییر آن مبادرت می‌ورزید. چون در این کار میالغه کرد، امیر صنهاجی او را احضار کرد و به جماعتی از فقیهان دستور داد که در حضورش با او مباحثه کنند. امیر چون هیأت او را نیک یافت و کلام متینش را شنید، وی را احترام کرد و از او التماس دعا نمود (ابن اثیر، ۵۷/۱۰). این خود موجب شهرت بیشتر ابن تومرت گردید (ابن کثیر، ۱۸۶/۱۲). از گفته ابن اثیر برمی‌آید که، به خلاف روایت *الحلل*، وی با طیب خاطر از مهدیه بیرون رفت. ابن تومرت از مهدیه به مُستیر، در شمال مهدیه بر کرانه شرقی تونس امروزی، سفر کرد و با جماعتی از صالحان در آنجا اقامت گزید و پس از مدتی راه بجایه را در پیش گرفت (ابن اثیر، همانجا). پیش از رسیدن به بجایه گذار او به شهرهای تونس و قسنطینه افتاد. در آن زمان امرای بنی خراسان بر تونس حکومت داشتند (زرکشی، ۴). همینکه ابن تومرت به تونس وارد شد طالبان علم به او روی آوردند و او مدتی را به ارشاد خلق و تعلیم کتاب و سنت به فقها صرف کرد. آنگاه از همراهان معدود خود خواست که آماده حرکت به مغرب اقصی شوند. شرح سفر و ماجراهای او پس از ورود به تونس تا زمان مرگ را، یکی از مریدانش به نام ابوبکر بن علی صنهاجی معروف به بیدق در خاطرات خود گزارش کرده است. به درستی معلوم نیست که وی در چه تاریخی به خدمت ابن تومرت پیوسته است. آیا نخستین بار در تونس با او ملاقات کرده، یا پیش از ورود ابن تومرت به این شهر در ملازمش بوده است؟ آنچه به وضوح از یادداشتهای او که با عنوان اخبار المهدی به چاپ رسیده، برمی‌آید، این است که بیدق در تونس جزو پیروان ابن تومرت بوده و با دو نفر دیگر به نامهای یوسف دکالی و حاج عبدالرحمن در مصاحبت او تونس را به قصد قسنطینه ترک کردند (بیدق، ۵۰، ۵۱). ابن تومرت در این شهر با عبدالرحمن میلی فقیه، یحیی بن قاسم و عبدالعزیز بن محمد دیدار کرد. امیر قسنطینه ابن سبع بن عزیز و قاضی آن قاسم بن عبدالرحمن بود. ابن تومرت در کنار تدریس به طلبه علم، به آنچه خلاف موازین اسلام برمی‌خورد، سخت می‌تاخت و خواستار اجرای دقیق حدود شرع می‌شد. روزی دید که می‌خواهند متهم به قتل را تازیانه بزنند. اعتراض کرد و گفت کسی که قتل بر او واجب است، مستوجب تازیانه نیست. جایی دیگر که سارقی را تازیانه می‌زدند، به مجریان حد گفت: شما از شرع به دور افتاده‌اید. حد این سارق قطع دست است، ولی شما از سر جهل ضرب تازیانه را جانشین قطع ید می‌کنید و اجرای دو حد برای جرمی واحد جایز نیست. آنگاه از سارق خواست که پیش او صادقانه توبه کند و او چنین کرد (همو، ۵۱). به بجایه که رسید، در مسجد ریحانه منزل گزید و فقیهانی چون مُحَرَّر، ابراهیم زیدوی و ابراهیم محمد بن میلی به سوش شتافتند. باز به شیوه مألوف خود به امر به معروف و نهی از منکر مشغول شد. امیر بجایه، عزیز بن منصور بن ناصر بن علناس بن حماد، مردی عیاش و تندخو بود. او و اتباعش مرتکب اعمال زشت می‌شدند. روزی ابن تومرت بر منکراتی که از او در ملا عام سر زد، سخت

مشرق منصرف کرد.

۴. از ملاله به تینملل: ابن تومرت با یاران خود که اکنون بر تعدادشان افزوده شده بود، به جانب آخماس حرکت کرد. در این شهر مسجد ویرانی را دید و دستور داد آن را از نو بنا کنند. از آخماس به کسّاس رفتند. در آنجا نیز به امر او مسجدی متروکه را مرمت کردند. از آنجا به ملیانه و از ملیانه به وانشریس یا وانشریش سفر کردند. در وانشریش، شهرکی از توابع بجایه، ابن تومرت به عبدالله بن محسن وانشریشی برخورد (بیذق، ۵۸، ۵۹) که دست تقدیر او را نزدیک‌ترین یاران وی، بعد از عبدالؤمن، قرار داده بود. به درستی روشن نیست که آیا این نخستین ملاقات ابن تومرت با وانشریشی بود، یا مدتی پیش از آن او را دیده بود. البته از ظاهر روایات چنین بر می‌آید، که این دو نخستین بار در وانشریش دیدار کردند. بیذق از شخصی به نام یرزبجن بن عمر معروف به عبدالواحد یاد می‌کند که نزدیک مسجد محل اقامت ابن تومرت در ملاله خانه داشت و گویا جزو یاران وی درآمد (بیذق، ۵۳). به گمان عربان و علمی (مراکشی، ۱۸۱) ابن عبدالواحد همان کسی است که این اثر از او با عنوان ابوعبدالله ونشریسی، ابن کثیر یا عنوان ابوعبدالله تومرتی و ابن خلکان به اسم عبدالله ونشریسی، با حذف «ابن» یاد کرده‌اند و همه به شخص واحدی نظر دارند که نامش عبدالواحد، کنیه‌اش ابوعبدالله و منتسب به ونشریس بوده است و چون این ناحیه در شرق کوه‌های مصامده بوده، عبدالواحد به شرقی، اشتهاار یافته است. این گفته مراکشی (ص ۱۸۱) که عبدالواحد در میان قبایل مصمودی به عبدالواحد شرقی معروف بوده و نخستین کسی است که پس از عبدالؤمن در سلک مصاحبان ابن تومرت درآمد، می‌تواند مؤید نظر فوق باشد. سبکی (۷۳/۴) به صراحت می‌گوید که عبدالواحد شرقی در ملاله به ابن تومرت و عبدالؤمن پیوست و همراه آنان راه مغرب اقصی پیش گرفتند. اگر عبدالواحد و ابن محسن ونشریسی یک فرد بوده‌اند، پس می‌توان گفت که ونشریسی پیش از ملاقات در ونشریس، در ملاله هم ابن تومرت را دیده است. با اینهمه آنچه موضوع را مفشوش‌تر می‌کند، یادداشت‌های خود بیذق (ص ۷۳) است که می‌گوید: سومین کسی که با ابن تومرت بیعت کرد، عبدالواحد شرقی و چهارمین نفر عبدالله بن محسن وانشریسی مکتی به بشیر بود.

ونشریسی فقیهی مذهب، نیک سیرت و فصیح در دوزبان عربی و مغربی بود. روزی ابن تومرت با او در کیفیت دستیابی به مقاصد خویش به گفت و گو نشست و به وی پیشنهاد کرد که دانش و قدرت سخنوری خود را از مردم پنهان نگه دارد و خویش را الکن و بی‌بهره از فضایل نشان دهد. قرار بر این شد که به وقت لزوم، به اشاره ابن تومرت، او دفعتاً اظهار علم و فصاحت کند به گونه‌ای که خلق، کار او را حمل بر معجزه کنند و هر چه ابن تومرت و ونشریسی بگویند باور کنند. ونشریسی چنین کرد. آنگاه ابن تومرت عده‌ای حدود ۶ نفر از جوانان بی‌تجربه، ولی چابک و قوی بنیه مغربی را با خود همراه ساخت. وی

معرض شد و به سبب آن بلوایی به راه افتاد. امیر و خاصگان او بر ابن تومرت خشمگین شدند و در کار او به مشورت نشستند (ابن خلدون، العبر، ۶/۴۶۷). سرانجام امیر فرمان داد تا گروهی طالب علم به مناظره با وی مأمور شوند. آنان در سرای یکی از این طالبان علم گرد آمدند. ابن تومرت نخست از شرکت در مجلس مناظره تن می‌زد، اما به اصرار عمر بن فلفول کاتب با آنان به مباحثه نشست. هر چه از او سؤال کردند، پاسخ گفت، اما آنها نتوانستند به هیچ یک از پرسشهای او جواب گویند. ابن فلفول از او استدعا کرد که از امر به معروف و نهی از منکر دست بردارد، ولی او که برای خود رسالتی قائل بود، و از طرفی هم از عاقبت کار اندیشه داشت، از این کار ابا کرد، اما به یکی از آبدیهای نزدیک بجایه به نام ملاله، بر ساحل دریای مغرب، نقل مکان کرد (عنان، عصرالمراپطن، ۱۶۵، به نقل از ابن قطان).

۳. در ملاله: دوره بسیار مهمی از زندگی دینی - سیاسی ابن تومرت در ملاله که چند فرسنگ از بجایه فاصله داشت، آغاز گردید. این ناحیه مرکز یکی از قبایل صنهاجه به نام بنو و ریاکل بود که از عزت و اعتباری برخوردار بودند (ابن خلدون، العبر، ۶/۴۶۷(۲)). اینان مقدم ابن تومرت را محترم شمرند و پناهش دادند. حاکم بجایه از آنان خواست که او را تحویل وی دهند، لیکن آنان از این کار خودداری کردند و خشم امیر را برانگیختند. ابن تومرت مدتی در میان مردم به تدریس پرداخت (همانجا). اهل ملاله برای وی مسجدی بنا کردند و طالبان علم از هر گوشه و کنار به خدمتش آمدند. در این ناحیه نیز هیچ‌گاه رسالت شرعی خود را از یاد نبرد. بر کنار جاده‌ای در حومه این شهر بود که او به عبدالؤمن بن علی کومی برخورد. این مرد پس از اندک زمانی در رأس اصحاب ابن تومرت قرار گرفت و در پیشبرد نقشه‌های او بالاترین نقش را ایفا کرد. ماجرای دیدار این دو شخصیت معروف چنان با گزارشهای افسانه‌آمیز و شایخ و برگهایی آراسته شده است که باز شناختن واقعیت از خیالبافیهای مریدان شیفته ابن تومرت، دشوار می‌نماید. خلاصه گزارش این دیدار که ابوبکر صنهاجی آن را به تفصیل در یادداشت‌های خود آورده، به این شرح است:

عبدالؤمن بن علی به قصد تحصیل علم همراه عمویش یعلو از مغرب اقصی به سوی شرق می‌رفت. پیش از ورود به بجایه به نتیجه رسید و چند روزی در آنجا اقامت کرد. شبی خوابی دید. برای تعبیر آن به اشاره عموی خود به ملاله پیش ابن تومرت رفت و این فقیه سوسی او را از سفر به شرق بازداشت. گزارش مورخان دیگر درباره ملاقات عبدالؤمن و ابن تومرت با آنچه بیذق روایت کرده، در بعضی جاها، تفاوت‌هایی دارد. عبدالواحد مراکشی (ص ۱۸۲) محل دیدار این دورا فنزازه از بلاد متیجه می‌داند. حال آنکه در گزارش بیذق متیجه محلی است که عبدالؤمن نخستین روپاهایش را در آنجا دید و از آنجا به بجایه و سرانجام به ملاله پیش ابن تومرت رفت. طبق روایت ابن خلدون (العبر، ۶/۴۶۷(۲))، همان زمان که ابن تومرت بر کنار جاده‌ای نزدیک ملاله به نظاره نشسته بود، عبدالؤمن را دید و وی را از سفر به

به نادانان بی تجربه بیش از هوشمندان زیرک تمایل نشان می داد (ابن خلکان، ۴۸/۵).

۵. در تلمسان: به دنبال تأمین این قوای مختصر، ابن تومرت و اصحاب، راه خود را به جانب غرب ادامه دادند، تا به تلمسان رسیدند. مردم از ورود وی با خبر شدند و همگان از وضع و شریف مقدمش را گرامی داشتند و بزرگان شهر مجذوب او شدند (مراکشی، ۱۸۳). روزی عروسی را دید که سواره به خانه شوهر می رود. پیشاپیش او گروهی به لهو و لعب و اعمال خلاف سنت مشغول بودند. ابن تومرت که در نهی از منکرات مُصر بود، دفعای آنان را شکست و عروس را از زین پایین کشید (بیذق، ۶۰). سرانجام قاضی تلمسان، ابن صاحب الصلاة، او را به سب شیوه‌ای که در پیش گرفته بود و نیز به سب مخالفت با اهل منطقه توبیخ کرد، اما به رغم انتظار قاضی که می پنداشت گوشه‌دهای او ابن تومرت را از شیوه مختارش باز خواهد داشت، او راه خود را ادامه داد و ناگزیر از تلمسان به وُجُدات رفت. در این شهر نزد ابن سامغین و محمد بن فارة، قاضی شهر، منزل گزید (همانجا). فقیهانی چون زیدان، یحیی یرنانی، یوسف بن سمغون و دیگران به خدمت او آمدند و فقیه سوسی آنان را به امر به معروف و نهی از منکر سفارش می کرد. فردای آن روز، زنانی را دید که از جایی که مردان وضو می ساختند، آب می آوردند. او اختلاط زنان و مردان را خلاف شرع دانست و دستور داد که آبراه‌های و مخزن آبی نزدیک جامع شهر بسازند. امر وی که اجرا شد، با یاران به سوی صاء حرکت کرد. در صاء زنانی مزین به زر و زیور در جامه‌های زیبا دید که شیر می فروشند. او صورت خود را گرداند و از برابر آنان گذشت و به فقیه یحیی بن یصلین که حاضر بود، گفت: چرا از خداوند پروا ندارد و در تغییر منکرات نمی کوشد. سپس ضمن استناد به آیات قرآنی در ضرورت حفظ پوشش زنان، اخطار کرد که این گونه افعال جاهلی در حکم مخالفت با خداوند است. آنگاه از صاء به شهر دیگری رفت. در این شهر نیز به رسالت شرعی خود ادامه داد. روزی شنید که مردی را زنده به صلیب کشیده‌اند. برآشف و گفت چرا زندگان را مصلوب می کنید؟ اموات را باید به دار آویخت. چنانچه مرگ بر این مرد واجب است، نخست او را بکشید و سپس به دارش آویزید. یکی دو مورد دیگر نیز که انحرافات از حدود شرع مشاهده کرد، گستاخانه تقبیح کرد و خواستار اجرای صحیح موازین اسلام شد. پس از پشت سر گذاشتن چند شهر دیگر، سرانجام به شهر فاس رسید و نخست در مسجد ابن الغنائم و سپس در مسجد ابن الملجوم منزل گزید (همو، ۶۲، ۶۳).

۶. در فاس: ابن تومرت در این شهر به مسئولیت شرعی خویش ادامه داد. علم و دین تعلیم کرد و مردم را از معاصی و مناهای بازداشت. در یک مورد به پیروان خود فرمود که با گرزهایی در میان گروهی که به لهو نستسته بودند، بیفتند و آنچه از آلات طرب بیابند، بشکنند (همو، ۶۵). بیشتر آنچه مردم را بدان دعوت می کرد، از مبانی اعتقادی اشعریه سرچشمه می گرفت. در آن زمان اهل مغرب از شیوه‌های نظری اشاعره

دوری می جستند و با هر کس که به راهی جز راه آنان می رفت. عناد می ورزیدند. والی فاس مجمعی از فقها فراهم آورد تا با ابن تومرت به مباحثه بنشینند. این سوسی ناآرام که میدان را خالی و فقیهان را از علوم کلامی بی بهره دید، موفق شد خودی نشان دهد و در بحث برهه آنان چیره شود. فقیهان که موضع خود را در خطر یافتند، به والی توصیه کردند که چون حضور ابن تومرت در شهر موجب فساد اذهان مردم می شود، او را از آن دیار بیرون کند و والی نیز توصیه آنان را پذیرفت (مراکشی، ۱۸۴؛ سبکی، ۷۳/۴). ابن تومرت از فاس به مغیله و از آنجا به مکناس یا مکناسه روان شد. در مکناسه محلی به نام کدیه البیضاء را بر از زنان و مردانی دید که زیر درختی گرد آمده بودند. از راست و چپ به میان آنان افتاد و متفرقشان ساخت (بیذق، ۶۵). و البته مورد آزار اشراش شهر قرار گرفت (زرکشی، ۵). در مکناسه، در مسجد ابی تمیم اقامت گزید و طالبان علم از هر طرف به وی روی آوردند. پس از چند روز تعلیم و ارشاد، راه فزاره در پیش گرفت و از آنجا به سلا رفت و پیش فقیه احمد بن عشره منزل کرد. بعضی از علما و رجال شهر برای کسب فیض به محضرش شتافتند و او از آنان خواست که مردم را امر به معروف و نهی از منکر کنند. پس از عبور از شهرهایی چند، در ۵۱۵ ق/ ۱۱۲۱ م با یاران خود به مراکش وارد شد (همانجا).

۷. در مراکش: ابن شهر در آن زمان مرکز امارت امیر المسلمین علی بن یوسف بن تاشفین بود. وی سلطانی بزرگ، بردبار، پارسا، عادل و متواضع بود (ابن ابی زرع، ۱۵۷، ۱۶۵؛ ابن خلکان، ۴۹/۵). ابن تومرت بعد از ورود به مراکش روز جمع‌های به مسجد جامع شهر رفت. علی بن یوسف را در آنجا دید که جلوس کرده و وزرا در حضورش ایستاده‌اند. در کمال گستاخی رو در روی امیر ایستاد و گفت: «خلافت از آن خداست و نه از آن تو؛ جایی که نشسته‌ای مقام عدل است؛ آن را به اهلش واگذار و برو». آنگاه بیرون رفت و چون مسجد از جمعیت خالی شد، باز بدان درآمد و با فقیهان به مباحثه نشست و آنان را به نیروی منطق و قدرت بیان مجاب کرد. سپس به مسجد عرفه نقل مکان کرد و چند روزی در آنجا ماند (بیذق، ۶۸، ۶۷). او در مراکش بیش از جاهای دیگری که بر سر راه خود از آن گذشته بود، معاصی و اعمال شنیع دید؛ لذا بر امر به معروف و نهی از منکر افزود. هر روز بر جمع پیروانش اضافه می شد و مردم به او حسن نیت بیشتر پیدا می کردند. روزی خواهر امیر المسلمین و موکب او را همراه با دخترکانی زیبا طلعت دید که گشاده روی در راه می رفتند. رسم مرابطون چنین بود که زنانشان گشاده روی و مردانشان پوشیده روی در انتظار ظاهر می شدند. لقب مُلتمین (روی پوشیدگان) که ابن تومرت از سر تحقیر به مرابطون داد، ناظر به همین شیوه رایج بود. بعدها این کلمه با مرابطون به صورت مترادف به کار برده شد. باری، ابن تومرت که زنان را در چنان هیأت‌هایی دید، فرمود که صورتهای خود را بپوشند. آنگاه خود و اصحاب به واپس راندن چارپایان آنان آغاز کردند. در این اثنا خواهر امیر از مرکوب خود به زیر افتاد. گزارش واقعه را به سمع علی بن

ترک کرد (ابن ابی زرع، ۱۷۶) و راه تیممل را در پیش گرفت و بر سر راه خود به اغمات رسید. بیذق (ص ۷۰) از عالمی در این شهر به نام عبدالحق بن ابراهیم یاد می‌کند که به دانش و فهم ابن تومرت حسد می‌ورزید. فقیه سوسی او را با حجت و منطق قوی ساکت کرد، لیکن به روایت ابن خلکان (۵۰/۵)، ذهبی (سیر، ۵۴۴/۱۹) و سبکی (۷۲/۴)، عبدالحق بن ابراهیم مضمودی کسی بود که ابن تومرت و اصحاب او برای رای زنی پیش او رفتند و او ضمن اکرام فراوان به آنان هشدار داد که اغمات جای امنی برای آنان نیست و مصلحت در آن است که به نقطه‌ای نزدیک اغمات به نام تیممل که محلی کوهستانی و صعب‌العبور است برود. امکان دارد که بیذق و دیگران از دو شخص جداگانه سخن می‌گویند که اتفاقاً شباهت اسمی داشته‌اند، زیرا گزارش بیذق را که خود ناظر بخشی از وقایع زندگی ابن تومرت بوده، نمی‌توان به سادگی مردود دانست. باری، همینکه ابن تومرت کلمه تیممل را از عبدالحق شنید، به یادش آمد که این نام برای او آشناست (صفدی، ۳/۲۲۵) و قبلاً آن را در یک کتاب جفر دیده است (ابن خلکان، ۵۱/۵). بنابراین به قصد این محل، راه جبال سوس را که در واقع خانه و قبیله او، هرغه، در آنجا بود، در پیش گرفت. نخست به مسفیوه سپس به هنتاته رسید (ابن خلدون، العبر، ۶ (۲)/۴۶۸). آوازه ورودش که به قبایل کوه نشین رسید، گروه گروه به خدمتش روی آوردند و به حلقه طاعتش درآمدند. ابن تومرت در هر کدام از آنان که جلادتی می‌دید، طرح شورش بر ضد رابطون را با او در میان می‌گذاشت؛ اگر بی‌درنگ به او ملحق می‌شد، در زمره خواصش به‌شمار می‌آورد و گرنه از او اعراض می‌کرد. معمولاً جوانان بر شور بی‌تجزیه بودند که بی‌تأمل دست انقیاد به سوی او دراز می‌کردند، گرچه پیران احتیاط کار آنان را از سخط سلطان بر حذر می‌داشتند (ابن خلکان، همانجا؛ ذهبی، سیر، ۵۴۴/۱۹). روز به‌روز بر شمار حامیان او افزوده می‌شد. او مخصوصاً از حمایت‌های اسماعیل‌ایک رئیس قبیله هرزه برخوردار گردید (بیذق، ۷۱، ۷۲). قبیله هنتاته که یکی از نیرومندترین قبایل بود، به‌وی گروید و رسولانی از جانب تیممل از سر اطاعت پیش او آمدند و به آنجا دعوتش کردند.

رو در روی سلطان عهد:

الف - در تیممل: چون این شهر میان دو کوه، در نقطه‌ای مرتفع واقع و دستیابی بدان بسیار دشوار بود، ابن تومرت آن را حصنی استوار و مطمئن یافت. نخست چند سالی را در کوه‌های درن، در حوالی تیممل، گذراند و سرانجام در این شهر مستقر گردید و نقشه‌های خود را جدی‌تر و شتابزده‌تر پی گرفت. گرچه تا این زمان گروه‌های زیادی را با خود همراه کرده بود، ولی این تعداد برای اجرای آنچه او در سر می‌پروراند، با توجه به محدودیت زمانی و احتمال مرگ ناگهانی، بسنده نبود و تنها با موعظه مردم و استمالت از رؤسای قبایل نیز مقصود حاصل نمی‌شد. این بود که به‌فکر بعضی اعمال خشن و مکر آمیز افتاد، اعمالی که با شیوه نسبتاً ملایم و به‌دور از «سفک دماء» او

یوسف رساندند و او، به اشاره یکی از معتمدین خود به نام مالک بن وهیب (ابن خلکان، ۴۹/۵)، ابن تومرت را احضار کرد و از فقیهان خواست تا با او مناظره کنند (ابن اثیر، ۵۷۱/۱۰). وقتی در محضر امیر، محمد بن اسود، قاضی مرتبه از ابن تومرت پرسید که چرا از سلطانی عادل، حلیم و فرمانبردار حق انتقاد می‌کنی؟ با تندی و جسارت گفته‌های او را یکی یکی رد کرد و به وی یادآور شد که در قلمرو چنین سلطانی، آشکارا خمر فروخته می‌شود، خوکان در میان مسلمانان حرکت می‌کنند، مال یتیمان به عنف گرفته می‌شود و منکرانی از این دست صورت می‌گیرد (ابن خلکان، ۴۹/۵). به روایت ابن ابی زرع (ص ۱۷۴) ابن تومرت، به هنگام اظهار این انتقادات تند، شخصی علی بن یوسف را مخاطب قرار داد و در دنباله اعتراضاتش به امیر، که در بدو ورود ابن تومرت او را تحقیر کرده بود، گفت: برتوست که سنت را احیا و بدعت‌های شایع در قلمروت را نابود کنی. علی بن یوسف پس از استماع مواعظ تویخ آمیز او سربه زیر انداخت و در سکوت فرو رفت. کسی از آن جمع یارای سخن گفتن نداشت، جز مالک بن وهیب که جسارت زیاد داشت و مردی بهره‌مند از فلسفه، هیأت و علوم دیگر بود (مراکشی، ۱۸۵)؛ گفت: قصد این مرد سوسی امر به معروف و نهی از منکر نیست، بلکه خیال شورش را بر ضد مادر سر می‌پرورد. مصلحت آن است که تارشته در دست امیراست، به کشتن یا زندانی کردن او فرمان دهد و الا جبران بی‌آمدهای فتنه او ممکن نخواهد شد (ابن اثیر، ۵۷۱/۱۰). گویا فقیهان حاضر در آن مجلس که در بحث‌های اعتقادی و کلامی از ابن تومرت شکست خورده بودند، به امیر هشدار دادند که چنانچه این مرد «خارجی» در شهر بماند، عقاید مردم را فاسد خواهد کرد (ابن ابی زرع، ۱۷۵). امیر که قتل ابن تومرت را مصلحت نمی‌دید، فرمان داد او را زندانی کنند، اما یکی از بزرگان مرابطی به نام بیان بن عثمان (ابن اثیر، ۵۷۱/۱۰) یا بیثنان بن عمر (بیذق، ۶۸) امیر را از اینکه می‌خواست «خدانشناس‌ترین مرد روی زمین» (همانجا) را به بند کشد، منع کرد. این بود که علی بن یوسف به اخراج او از مراکش فرمان داد و ابن تومرت هم که با وجود مالک بن وهیب در مراکش، اقامت در این شهر را دیگر صواب نمی‌دید، آنجا را ترک کرد و در گورستانی در بیرون شهر خیمه زد و گروهی طالب علم به خدمتش آمدند که تعداد آنان رفته رفته فزونی گرفت. ابن تومرت به موازات امر و نهیهای معمول خود و تعلیم دین، مردم را علیه رابطون که به اعتقاد او کافر بودند، به جهاد تحریض می‌کرد (ابن ابی زرع، ۱۷۵؛ زرکشی، ۵). چون مالک بن وهیب از طریق کاهنان و پیشگویان اطلاع یافته بود که مردی از قوم بربر در مغرب خروج و به تغییر شکل سکه‌ها اقدام خواهد کرد، و می‌پنداشت که ابن تومرت، به قول ابن خلدون (العبر، ۶ (۲)/۴۶۹) «صاحب درهم مربع» است، امیر را بر آن داشت که شورش سوسی را تعقیب کند. امیر گروهی را به‌دستگیری وی مأمور کرد. بعضی از شاگردان ابن تومرت او را از قصد گماشتگان امیر آگاه ساختند و او در ۵۱۴ ق/ ۱۱۲۰ م شتابناک و مخفیانه آنجا را

(مراکشی، ۱۸۷) مابینت داشت و در آن خونریزی، خشونت و استبداد مطلق مجاز شمرده می‌شد. از جمله چون ترسید که مبادا اهل کوهستان او را به امیر المسلمین تسلیم کنند، بر آن شد که آنان را در حیل‌های درگیر سازد که به سبب آن هم ایشان را منقاد خود کند و هم آنان را بر سلطان وقت بشوراند. در میان اقوام کوه‌نشین به قومی بر خورد که فرزندانشان پوستی سرخ و چشمانی آبی داشتند در حالی که پدرانشان گندمگون و سیاه چشم بودند. سبب را پرسید، خاموش ماندند. چون اصرار ورزید، گفتند: ما رعایای سلطان این سرزمینیم. همه ساله مملوکان او برای گرفتن خراج از کوه بالا می‌آیند، ما را از خانه‌هایمان بیرون می‌کنند و با زنان ما خلوت می‌کنند. این است که فرزندان ما بر این صفت به دنیا می‌آیند و ما را یارای رفع این فضااحت نیست. ابن تومرت که ظاهراً در جست و جوی مستمسکی از این دست بود، گفت: به‌خدا سوگند، که مرگ از چنین حیاتی بهتر است. چگونه به‌چنین بدنامی رضا داده‌اید، حال آنکه در شمشیر زنی و جنگاوری از همه برترید! وقتی از او چاره‌جویی کردند، نخست از آنان پیمان گرفت که چنانچه آنان را از این رسوایی‌هایی بخشد به حلقه اطاعت او در آیند؛ سپس توطنه‌ای را به آنان پیشنهاد کرد که با اجرای آن کوهستان‌نشینها توانستند مملوکان سلطان را یکجا به هلاکت برسانند. تنها یکی از آنان که جان سالم به‌در برد، خبر واقعه را به سلطان مراکش رساند. وی نادم از بی‌عنائی به نصیحت مالک بن وهیب، سپاهی به پناهگاه ابن تومرت گسیل داشت. فقیه سوسی اهل کوهستان را دستور داد تا راههای دستیابی به تینملل و پناهگاههای آن را مسدود کنند. بعضی از قبایل مجاور هم یاری کردند. وقتی سپاه سلطان نزدیک شد. کوه‌نشینان از اطراف بر آنان باران سنگ فرو ریختند. سنگباران از نیمروز تا شب هنگام ادامه یافت و چون شب فرا رسید، سپاه سلطان بازگشتند. چون سلطان تاب مقابله را با اهل کوهستان که در پناهگاههای مطمئن تحصن گزیده بودند، نداشت از رویارویی با آنان منصرف شد (ابن خلکان، ۵۲۵/۱۵).

ب - خیانت به حامیان خود: یکی دیگر از موارد غدر ابن تومرت کاری بود که با اهل تینملل کرد. روزی پس از نماز عشا از مسجدی که بیرون تینملل برای او ساخته بودند، به شهر وارد شد. انبوهی اهل کوهستان و استواری شهر را که دید، ترسید که مبادا مردم از او روی بگردانند. بنابراین دستور داد از آن پس بی‌سلاح در مسجد پیش او بیایند. چند روزی که مردم چنین کردند، به امر او پیروان فریفته او بر سر مردم بی‌گناه ریختند و آنان را در خانه خدا به قتل رساندند. سپس وارد شهر شده، به کشتار خلق، اسیرکردن زنان و تاراج اموال پرداختند. شمار قربانیان این واقعه را ۱۵۰۰۰ نوشته‌اند. وی سپس خانه‌ها و زمینهای مردم را میان پیروان خود تقسیم کرد و دیواری به گرد شهر کشید و قلعه‌ای بر بلندیهایی کوه بنا کرد (ابن اثیر، ۵۷۲/۱۰، ۵۷۳). در واقع، شهر را از افراد نامطمئن تهی کرد و به «خودیها» اختصاص داد. از قرائن برمی‌آید که این واقعه مربوط به بعد از زمانی

است که ابن تومرت خود را امام معصوم اعلان کرد، زیرا وقتی یکی از یاران نزدیکش از او پرسید که چرا خلقی را که به ما اکرام کرده و پناه داده‌اند، می‌کشیم؟ رو به اصحاب کرد و گفت: این سؤال به معنای تردید در عصمت امام است، او را بکشید و یاران بی‌درنگ چنین کردند (ابن عذارى، ۶۹/۴؛ ذهبی، سیر، ۵۴۵/۱۹).

ج - مراسم بیعت: ابوبکر صنهاجی گزارش می‌دهد که وقتی ابن تومرت به تینملل [ظاهراً به حومه آن] رسید، زیر درختی که او و بعضی دیگر از مورخان از آن به نام شجرة الخروب یاد کرده‌اند، از همراهان بیعت گرفت. نخستین بیعت کننده عبدالمؤمن بن علی بود. به دنبال او نه نفر دیگر از یاران نزدیک با وی بیعت کردند. ابن تومرت این ده نفر را که کتب تاریخ در اسامی آنان اندکی اختلاف دارند، «عشرة» نامید. ابوبکر خود را هفتمین نفری معرفی می‌کند که با ابن تومرت دست بیعت داد (بیلق، ۷۳). به دنبال ده نفر خواص، دیگران، از قبایل مختلف، یکی پس از دیگری با او بیعت کردند. ابن ابی زرع (ص ۱۷۶) تاریخ این بیعت را بعد از نماز جمعه ۱۵ رمضان ۵۱۵ ق و ابن عذارى (۶۸/۴) سال ۵۱۶ ق گزارش کرده‌اند و این، یک سال پس از رسیدن ابن تومرت به تینملل بوده است (ابن ابی زرع، همانجا). از روایت ابن خلدون (العبر، ۶ (۲) / ۴۷۰) این چنین برمی‌آید که او سه سال پس از گرفتن بیعت از یاران، به کوه تینملل رفت و در آنجا سکنی گزید. به‌هرحال، آنچه مسلم است، این است که مراسم بیعت زمانی انجام شد که ابن تومرت در حول و حوش زادگاه خود بود. روز پس از بیعت ابن تومرت با اصحاب عشره درحالی که شمشیرها را حمایل بسته بودند، به مسجد رفتند. او در آنجا بر منبر نشست و پس از حمد خدا و درود به محمد (ص) که پیشتر ظهور امام مهدی (ع) است، به ذکر صفات و علامات مهدی موعود پرداخت و گفت وقتی زمین را جور و فساد فرا می‌گیرد، او ظهور و جهان را از قسط و عدل پر خواهد کرد. پروردگار او را برای نسخ باطل و رفع جور پر خواهد انگيخت. مکان او مغرب اقصی و زمان او آخرالزمان خواهد بود (الحلل، ۱۰۷). پس از آنکه به باری فصاحت و سحر بیان شوق به دیدار مهدی را در ضمائر مستمعان شعله‌ور ساخت و از این رهگذر جو مطلوب را فراهم دید، اعلان داشت که: «من محمد بن عبدالله همان مهدی معصوم منتظرم». آنگاه بیوستگی نسبت خود را به رسول اکرم (ص) و علی بن ابی طالب (ع) بیان داشت و دست خود را به سوی جمعیت دراز کرد تا با او به عنوان مهدی موعود بیعت کنند و گفت: «بر چیزی با شما مابیت می‌کنم که اصحاب رسول خدا بر آن با وی بیعت کردند» (مراکشی، ۱۸۷، ۱۸۸؛ ذهبی، سیر، ۵۴۸/۱۹؛ سبکی، ۷۴/۴). خلق یک به یک با او بیعت کردند. روایت دیگر در نحوه بیعت مردم این است که وقتی ابن تومرت فضایل و نشانه‌های مهدی منتظر را برشمرده، اصحاب دهگانه که عبدالمؤمن در رأس آنان بود، برابر وی برخاستند و گفتند «این نشانه‌ها که گفتی در کسی جز در تو نمی‌بینیم. تو همان مهدی هستی». سپس با او دست بیعت دادند (ابن اثیر، ۵۷۱/۱۰)، و بدین ترتیب شأن

هر فرصت مناسب، به قصد تقویت روحیه شهادت طلبی، انقیاد و سرسپردگی بی چون و چرای پیروان و تشجیع آنان به جهاد با مرابطون، در خطابه‌های مؤثری که برای آنان ایراد می‌کرد، چنان لزوم داشتن ایمان به مهدی و اطاعت محض از دستورهای او و گناه معارضه کردن با امام معصوم را عظیم جلوه می‌داد که هواخواهان ناآگاه و دلباخته او حاضر بودند به امر او بی‌درنگ به روی پدر، برادر و فرزند خود شمشیر بکشند. او کشتن و خونریزی را در نظر آنان ناچیز جلوه می‌داد (مراکشی، ۱۹۱، ۱۹۲). پس از تثبیت قدرت در میان قبایل نزدیک، رسولانی را برای نشر دعوتش به نقاط دوردست فرستاد، تا عشایر دیگر را به قبول امامت و مهدویت او بخوانند. دسته دسته از اطراف و اکناف به اطاعت او درآمدند و رفته رفته بر قدرتش افزوده شد و شهرتش بالا گرفت.

۵- درگیری با مرابطون: قصد نهایی ابن تومرت از جمع قوا مقابله مستقیم با حکومت وقت یعنی مرابطون بود. پس به دنبال اخذ بیعت از طرفداران، به فکر تجهیز آنان برای جنگ با علی بن یوسف افتاد. اتفاقاً از ۵۱۴ ق/ ۱۱۲۰ م سلطنت مرابطون بر اثر بروز بعضی ناآرامیها رو به قهقرانهاهه بود (ابن ابی دینار، ۱۰۹، ۱۱۰) و این زمینه مساعدی برای فعالیتهای خصمانه ابن تومرت بود. کمابیش همزمان با ورود ابن تومرت به کوههای سوس، فتنه‌ای در قرطبه رخ داد و سلطان مجبور شد بدان سو حرکت کند. مدت زیادی در قرطبه نبود که خبر گسترش حرکت ابن تومرت را در بلاد سوس شنید و چون به مراکش بازگشت، به فکر متوقف کردن او افتاد (عنان، عصر المرابطین، ۱۷۸)؛ اما چون خطر ابن تومرت را بیشتر از آنچه تصور می‌کرد، یافت، چاره‌ای جز جنگ با او ندید. لذا نیرویی تجهیز کرد و والی سوس ابوبکر بن محمد لمتونی را بر آن گماشت. لیکن چون این نیرو کاری از پیش نبرد، امیرالمسلمین لشکر بزرگ‌تری به قیادت برادرش ابواسحاق ابراهیم به مقابله او اعزام داشت. اینان نیز قبل از جنگ منهزم و گروه زیادی از آنان مفقود شدند و موحدون بر مواضع آنان دست یافتند (الحلل، ۱۱۰). این، مقدمه پیروزیهای بعدی ابن تومرت بود. توالی و ابعاد بعضی از درگیریها و محاربات ابن تومرت با مخالفان و محل دقیق آنها کاملاً روشن نیست. به نظر می‌رسد پاره‌ای از این رویاروییها پیش از انتقال ابن تومرت به داخل تینمل و بقیه بعد از آن رخ داده باشد. به علاوه، بعضی از این مناقشات که به غزوات معروف شده‌اند، جز برخوردهای جزئی با بعضی از قبایل تابع مرابطون نبوده است (سالم، ۷۷۹/۲). بیذق (صص ۷۴-۷۷) شرح ۹ غزوه را زیر عنوان غزوات ابن تومرت و یک غزوه را با عنوان غزاة البشیر در یادداشتهای خود آورده است، در واقع جنگ بشیر هم که به قیادت محسن ونشیری بود، جزو جنگهای خود ابن تومرت باید محسوب شود. از این غزوات هفتمین غزوه که در کشاکش آن ابن تومرت جراحت برداشت، در مقابل قبیله هسکوره و هفت غزوه محققاً برضد مرابطون بوده که بیذق از آنان به مجسمون، زراجنه (هنو)، ۷۵،

و منزلت روحانی و هاله قداستی را که از پی آن بود، در نظر پیروان مفتون و فدایی خود پیدا کرد. از آن پس آنچه می‌گفت و می‌فرمود نه حرف و حکم فقیهی زاهد یا زعیم دینی ساده، که حرف و حکم امام معصومی بود که حدود ۴ قرن پیش از آن، رسول خدا ظهورش را بشارت داده بود. از این پس هر که با او به معارضه برمی‌خاست، کشته می‌شد. اگر از کسی بی‌ادبی می‌دید، به تازیانه‌اش می‌بست و چنانچه بی‌ادبی تکرار می‌شد، متمرّد محکوم به اعدام بود. کسی که به برادر، فرزند یا پدر اهانت می‌کرد، حکمش قتل بود. خلاصه، برای پیشبرد نقشه‌ها و دوردست داشتن زمام امور، شدت عمل نشان داد و تدریجاً نظامی را پی ریخت که بعدها اساس دولت موحدون را تشکیل داد (عنان، عصر المرابطین، ۱۷۴ - ۱۷۵، به نقل از ابن قطان).

د- ترتیب اصحاب: پس از تکمیل بیعت، ابن تومرت که تا این زمان فقط «امام» خوانده می‌شد و از این پس به مهدی ملقب گردید، پیروان خود را به ترتیب سابقه مصاحبت و خدمت، حدّ سرسپردگی، یا وابستگی قبیله‌ای و غیره به طبقاتی تقسیم کرد. نخستین ده نفر از ملازمان خود را که اول بار با او بیعت کردند و از مهاجران اولیه بودند «اهل عشره» نامید. اینان که از جانب امام به «جماعه» نیز ملقب شدند (بیذق، ۳۲)، زبده اصحاب و معتمدان موقت او بودند (ابن اثیر، ۵۷۶/۱۰). اولین اینان، نزدیک‌ترین شاگردانش، عبدالمؤمن بن علی از قبیله قیس سلیم و موسوم به «صاحب وقت» (بیذق، ۳۲، ۳۳) بود که پس از درگذشت ابن تومرت، خلیفه او شد. دومین گروه را ایت خمسین یعنی اهل خمسین نامید (ابن اثیر، همانجا) که مرکب از رؤسا و قبایل مختلف بودند. عنوان دیگر این طبقه «مؤمنین» بود، زیرا به اعتقاد ابن تومرت کسی بر روی زمین ایمان اینان را نداشت و خداوند به واسطه آنان روم و فارس را خواهد گشود و دجال را هلاک خواهد کرد (مراکشی، ۱۸۸). ابن تومرت برای مشورت به این طبقه مراجعه می‌کرد (ابن ابی زرع، ۱۷۷). هفتاد نفری را که پس از خمسین به وی گرویدند، اهل سبعین نام نهاد. این سه طبقه از مخلص‌ترین و مقتدرترین یاران ابن تومرت بودند. بقیه پیروان را به اعتبار شغل یا وظیفه، نسبت خانوادگی و پیوندهای عشیره‌ای به ۱۲، و در پاره‌ای روایات به ۱۴ طبقه مانند طلبه، حفاظ، اهل هرغه، اهل جنفیسه، غازیان و غیره تقسیم کرد و برای هر طبقه مراتبی وضع نمود. این طبقات ثابت و لایتغیر و تابع انضباط و نظام خاصی بودند (الحلل، ۱۰۹). ابن تومرت تمام پیروان خود را «موحدون» نامید و این تعریضی بود به قبایل لمتونه و حکام مرابطی که به تجسیم متمایل بودند و از تأویل آیات قرآنی درباره صفات الهی اعراض داشتند (ابن خلدون، العبر، ۶/۲). به علاوه، وی برای بعضی از اصحاب خاص مسئولیتهایی معین کرد. از جمله ابن بقال را کاتب مراسلات، ابو ابراهیم اسماعیل ابن یسألای را قاضی مردم از جانب خود، ابو عمران موسی بن تماری را امین الجماعه و ابو عبدالله محمد بن سلیمان را امام جماعت قران داد (بیذق، ۳۳). ابن تومرت به دنبال گرفتن بیعت و نیز در سالهای بعد در

۷۶) یاد می‌کند. جنگ هشتم نیز ظاهراً برضد همین مرابطون بوده است. البته گزارش بیذق از این جنگها چندان مشروح و واضح نیست. به علاوه، گویا ارادت و شیفتگی او نسبت به ابن تومرت موجب شده که مراد خود را در همه جنگها پیروز جلوه دهد، کما اینکه مثلاً لحن او در گزارش غزوات اول و پنجم خاکی از هزیمت دشمنان است. در صورتی که به گزارش ابن قطان (به نقل عنان، عصر المرابطين، ۱۸۰) این هر دو جنگ به شکست یاران ابن تومرت و قتل تعداد بسیاری از آنان انجامید. باری، ابن تومرت سالهای ۵۱۶ تا ۵۱۸ ق را به درگیریهای محلی با گروههای هم‌پیمان مرابطون گذراند و بسیاری از آنها را مطیع خود ساخت. بلاد وسیعی را در جبال درن، واقع در سوس، از تامبوت گرفته تا ماغوصه و جنفیه به تصرف درآورد. بدین ترتیب توانست قدرت مطلقه خود را بر کل منطقه سوس تثبیت کند (همانجا). او با هر قبیله از قبایل مسمودی مانند هزرجه و هسکوره که به اطاعتش در نیامدند، جنگید و گروهی را مقتول یا اسیر کرد (ابن خلدون، العبر، ۶ (۲) / ۴۷۰). علی بن یوسف دریافت که حرکت ابن تومرت یک شورش محلی ساده نیست، بلکه پیداست که این فقیه مرقع‌پوش خیالهای دور و درازتری در سر دارد که دیر یا زود پی‌آمدهای آن دامنگیر دستگاه سلطنت او خواهد شد. پس باید چاره‌ای اساسی بیندیشد. از سوی دیگر، امام مهدی که پیروزیهای محدود اولیه و افزایش شمار یاران و حامیان جانناز، وی را به پیروزیهای نهایی دلگرم ساخته بود، نامه تند و سرزنش‌آمیزی به مرابطون نوشت. در این نامه مرابطون را مفضوب پروردگار، فریب خورده شیطان و مشتی باغی و طاغی خواند و از آنان خواست که به راه تقوا و سنت الهی بازگردند و گرنه به یاری خداوند با آنان خواهد جنگید و از آنان و دیارشان اثری باقی نخواهد گذاشت (الحلل، ۱۱۱). در واقع، این نامه اعلان جنگی بود به مرابطون که سالها کشت و کشتار میان دو گروه رقیب، لم‌تونه و موحدون، را از پی داشت.

و - طرح تمییز: یکی از شیوه‌های محیلانه‌ای که ابن تومرت برای تصفیة پیروان خود از مخالفان و منافقان اعمال کرد، طرحی است که به تمیز یا تمییز معروف شده است. گرچه درباره بهانه و مستمسک ظاهری ابن تومرت در اجرای این تصفیة و تاریخ دقیق آن در روایات مورخان اختلافهایی دیده می‌شود، ولی شک نیست که انگیزه اصلی از پیش پای برداشتن آنانی بود که نسبت به برنامه‌های او تعلل و تأملی از خود نشان می‌دادند و حاضر نبودند کورکورانه و به طیب خاطر به هر چه او می‌فرمود، تن دردهند. بسیاری از روایات برنامه تمییز را مربوط به نتیجه یکی از درگیریهای موحدون با مرابطون می‌دانند. در ۵۱۷ ق ابن تومرت لشکری به فرماندهی عبدالؤمن به جنگ مرابطون اعزام کرد. در این رویارویی موحدون شکست خوردند و در تینملل به محاصره دشمن درآمدند. چون محاصره به درازا کشیده و فشار عسرت و گرسنگی از حد تحمل بیرون بود، ظاهراً عده‌ای از اعیان شهر بر آن شدند که با امیرالمسلمین مصالحه کنند. چون این خبر به امام رسید.

نسبت به مراتب فداکاری و اطاعت محض گروههایی از قبایل مختلف ظنین شد و به فکر از میان بردن آنان افتاد (ابن اثیر، ۵۷۳/۱، ۵۷۵). بعضی از مورخان نوشته‌اند که وقتی مهدی هزیمت پیروان خود را از برابر مرابطون دید، به گروهی از آنان بد دل شد و تصمیم گرفت آنهایی را که در محل تردیدند، به هلاکت برساند (امین، ۲۵۵/۱). امکان دارد وی هزیمت پیروان از یک سو و تصمیم به مصالحه با مرابطون را، از سوی دیگر، گناه همین گروههای مظنون می‌دانسته است. ابن وردی (۴۴/۲) بدون توضیحی می‌گوید: در میان اطرافیان ابن تومرت قومی بودند که وی از آنان بیمناک بود، لذا تصمیم به نابودی آنان گرفت. ابن اثیر (۵۷۵/۱۰) از جماعتی از فضلاء مغرب چنین روایت می‌کند که چون ابن تومرت، به کثرت اهل شر و فساد در میان مردم کوهستان پی‌برد، شیوخ قبایل را جمع کرد و به آنان گفت دین شما جز با امر به معروف و نهی از منکر و اخراج مفسدان از میان خود استوار و درست نخواهد بود. مفسدان و اشرار را از اعمال زشتشان نهی کنید. چنانچه پند شما را نپذیرفتند، اسمهای آنان را به اطلاع من برسانید، تا در کارشان فکری بکنم. آنان این کار را کردند و اسامی فاسدان هر قبیله را نوشتند. ابن تومرت دوبار دیگر خواست تا صورت برداری از اسامی زشتکاران تکرار شود. سپس از صورتهای تهیه شده، نامهای تکراری و مشترک در صورتهای را استخراج و ثبت کرد. اینان کسانی بودند که باید نابود می‌شدند. ابوبکر صنهاجی مرید و خدمتگزار وفادار امام مهدی بلافاصله پس از گزارش نهمین غزوه موحدان به موضوع تمیز می‌پردازد و می‌نویسد که مهدی به فضل خداوند امر به تمییز داد تا مخالفین، منافقین و خبیثان از میان موحدین بیرون رانده شوند و خبیث از طیب متمایز گردد و مردم حق را آشکارا ببینند (بیذق، ۷۸). کسی که می‌بایستی در این تصفیة خونین نقش اول را به عهده بگیرد، ابو عبدالله و تشریسی بود که گویا امام او را از مدت‌ها پیش برای چنین روزی انتخاب کرده بود. امام همیشه این مرد به ظاهر ساده را احترام می‌کرد و به اطرافیان می‌گفت در این مرد سرنی از اسرار خداوند نهفته است که به زودی ظاهر خواهد شد. اکنون زمان آن فرا رسیده بود که این راز از پرده بیرون آفتد. و تشریسی که تاکنون در نظر پیروان از همه جا بی‌خبر ابن تومرت، امی، نادان، سبک مغز، الکن و بی‌بهره از علم و قرآن می‌نمود، ظاهراً با قرار قبلی و به اشاره امام، دفعتاً و معجزه‌آسا فضایل خود را ظاهر کرد و به زبان فصیح قرآن خواند. امام نخست شگفت‌زده این‌طور وانمود کرد که او را نمی‌شناسد و تشریسی اعلام کرد که او ابوعبدالله و تشریسی است. امام مهدی خواست تا قصد خود را بازگوید. او گفت دیشب در خواب فرشته‌ای را دیدم که از آسمان فرود آمد، قلبم را شست و شو داد و آنگاه پروردگار قرآن، موطأ، و دیگر علوم و احادیث به من آموخت. مهدی در حضور جمع گریست و از باب امتحان به او گفت که قرآن بخواند و او هر بخش از کتاب خدا را که به وی نمودند با فصاحت تمام تلاوت کرد. به پرسشهایی که از موطأ و کتب فقه و اصول از او شد، چنان پاسخ گفت که اعجاب و احترام

استمالتی کند. لذا آنان را جمع کرد و مزده داد که سلطنت مراکش و اموال مرابطون از آن ایشان خواهد شد. این بشارت هم ناراضیان را شادمان و آرام ساخت (ابن خلکان، ۵۳/۵) و هم این تومرت را برای تهاجمات بیشتر به قلمرو مرابطون راسخ تر کرد.

ز - محاصره مراکش: همزمان با تلاش ابن تومرت برای تجهیز سپاه، امیرالمسلمین که از جانب این رقیب جدید احساس خطر می کرد، دستور داد تا استحکاماتی پیرامون مراکش بسازند و راههایی را که احتمالاً موحدون پس از فرود آمدن از کوهها، از طریق آن به شهر وارد می شدند، ببندند (ابن عذاری، ۷۵/۴). برخی گزارش می دهند که در ۵۲۱ ق امام مهدی سپاهی مرکب از حدود ۴۰۰۰ پیاده و ۴۰۰ سوار - به گزارش ابن خلکان (۵۳/۵) ۱۰۰۰۰ پیاده و سوار - تجهیز و به فرماندهی ابو عبدالله و نشرسی و عبدالمؤمن به مراکش روانه کرد (ابن عذاری، همانجا). تاریخ این حمله را ذهبی (دول الاسلام، ۳۳/۲)، ۵۲۴ ق / ۱۱۳۰ م ضبط کرده است. بی شک به دنبال برنامه تمییز، ابن تومرت نه یک حمله، بلکه چندین حمله بر ضد مراکش تدارک دید که آخرین آنها که معروف به غزوه ببحیره است، محققاً در ۵۲۴ ق / ۱۱۳۰ م بوده است (بیذق، ۲۸)؛ منتها چون در تمام این تهاجمات، حمله از کوههای تینملل به سوی مراکش بوده، وقایع سالهای اول مخاصمه با رویدادهای آخر خلط شده است. اختلاف در سنوات یاد شده نیز باید به همین سبب بوده باشد. در بعضی از این برخوردها پیروزی با موحدون و در بعضی دیگر با مرابطون بود. در آخرین یا یکی از آخرین حملات موحدون به مراکش بود که بشیر و نشرسی قیادت سپاه را برعهده داشت. در این حمله ابن تومرت به علت بیماری با جنگاوران موحدی همراه نبود. مهاجمان قصد محاصره مراکش را داشتند که بیش از ۱۰۰۰۰ لشکر پیاده و سوار از مرابطون برآنان تاختند. در این مقابله ابراهیم بن تاعباست، از فرماندهان مرابطی، به قتل رسید و سپاه مراکش مجبور به عقب نشینی شد. موحدون آنان را تا مراکش تعقیب کردند و سپس در محلی نزدیک این شهر به نام بحیره مستقر شدند (ابن خلدون، العبر، ۶ (۲) / ۴۷۱). مرابطون شکست خورده به داخل شهر گریختند و گروهی از آنان به هنگام ورود به دروازه های مراکش بر اثر ازدحام هلاک شدند. مراکش به مدت ۴۰ روز در محاصره قوای موحدون بود. در این مدت نایره جنگ و گریز همه روزه برافروخته بود، ولی آن تعداد نیروی مرابطی که بتوانند موحدون را دفع کنند، همه در محاصره بودند و جرأت بیرون آمدن نداشتند؛ تا اینکه سرانجام یکی از مرزداران اندلسی معروف به عبدالله بن همشک که به هنگام محاصره مراکش با ۱۰۰ نفر از لشکریانش در شهر محصور شده بود، با کسب اجازه از امیر المسلمین با عده ای سوار به قلب دشمن زدند و پس از مطالعه مواضع و کیفیت جنگاوری آنان سالم به شهر بازگشتند و گزارش حال را به امیر دادند. علی بن یوسف که به پیروزی امید پیدا کرده، سپاهی به فرماندهی ابومحمد بن وانودین برای شکستن حصار شهر و دفع موحدون مأمور

همگان را برانگیخت. سپس گفت: خداوند نوری به من عطا فرموده که می توانم به هدایت آن اهل بهشت را از اهل دوزخ بازشناسم (ابن اثیر، ۵۷۴/۱۰). سپس دستور داد که دوزخیان را بکشند. و نشرسی برای اغوای هر چه بیشتر کوه نشینان ساده دل گفت: خداوند فرشتگانی را در چاهی به فلان نقطه فرود آورده که به صدق گفتار من گواهی می دهند. پس مهدی و مردم، ملتهب و اشک ریزان، به سوی چاه رفتند. او نخست در کنار چاه نماز گزارد و سپس گفت: «ای فرشتگان، و نشرسی می بندارد که چنین است و چنان». صدا از چاه برآمد که راست می گوید: این صدا از آن کسانی بود که مهدی آنان را پیشاپیش در چاه پنهان کرده بود؛ و برای آنکه این راز هرگز فاش نشود گفت چاهی که ملانک در آن فرود آمده اند مقدس است و لذا مصلحت آن است که آن را بر کنیم مبادا چیز ناپاک یا ناروایی در آن افتد. یاران همت کردند و چاه را به سنگ و خاک آکندند (همو، ۵۷۵/۱۰). ابن تومرت که اوضاع را از هر جهت آماده دید، دستور داد تا ندا در دهند که کوه نشینان همه برای مراسم تمییز در یک نقطه گردآیند. وقتی خلق حاضر آمدند، گفت: خداوند این مرد امی را مبشر شما قرار داده است. او مطلع بر اسرار شما و آیتی برای شماست. او که نه قرآن می دانست و نه سوارکاری، اکنون قرآن را از حفظ می خواند و به خوبی اسب می راند. آنگاه برای مردم حیرت زده آیه لَیْمِزُ اللّهُ الْخَبِیْثَ مِنَ الطَّیْبِ (انفال / ۳۷/۸) و آیه مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَ أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ (آل عمران / ۱۱۰/۳) را بر خواند و گفت و نشرسی بر ضمایر شما واقف است (ذهبی، سیر، ۵۴۵/۱۹). ظاهراً در این تاریخ است که و نشرسی به بشیر ملقب شد. ابن تومرت از او خواست اعلان دارد که کدام از مردم سعید و کدام شقی اند و بشیر پاسخ داد: تو مهدی قائم بامر الله هستی و کسی که تورافران برد، سعید و آن که با تو مخالفت کند، هلاک شدنی است (ابن خلکان، ۵۳/۵). سپس از امام خواست که یارانش را بر او عرضه کند تا او دوزخی را از بهشتی جدا سازد. پس بشیر کسانی را که با امام مهدی مخالف بودند و خطری از ناحیه آنان احساس می شد بر طرف چپ و آنانی را که موافق او بودند، بر طرف راست روانه ساخت (ابن اثیر، همانجا؛ ابن عذاری، ۶۸/۴). گروه اول دوزخی و گروه دوم بهشتی بودند. به روایتی دیگر، و نشرسی خود پیش هر کس که خطرناک تلقی می شد، می رفت و می گفت: «این اهل دوزخ است». آنگاه دوزخی بخت برگشته را از بالای کوه به زیر می انداختند (ابن اثیر، همانجا؛ ابوالفداء، ۲۳۳). بی خطرها را که معمولاً از جوانان بی تجربه بودند، اصحاب یمن یا اهل جنت اعلام داشت. در این تصفیه که تاریخ آن را ۵۱۹ ق / ۱۱۲۵ م (ذهبی، سیر، ۵۴۵/۱۹) نوشته اند و ۴۰ روز به طول انجامید (بیذق، ۷۸)، ۷۰۰۰۰ نفر جان خود را از دست دادند (ابن اثیر، ۵۷۵/۱۰). وقتی اشقیای واجب القتل مشخص شدند، امام دستور داد هر قبیله ای اشقیای خود را بکشند و بدین ترتیب تا نفر آخر این نگون بختان به قتل رسیدند (همانجا). ابن تومرت که بازماندگان قربانیان تمییز را ناخشنود یافت، خواست تا از آنان

کرد (الحلل، ۱۱۴، ۱۱۵). در جنگ سختی که روی داد، بالغ بر ۴۰۰۰۰ (همان، ۱۱۶)، یا ۱۲۰۰۰۰ (ابن عذاری، ۷۶/۴) یا ۱۳۰۰۰۰ نفر (ذهبی، دول الاسلام، ۳۳/۲) از موحدون و هم پیمانان آنان جان باختند و جز شماری معدود نجات نیافتند. به روایت بیذق (ص ۷۹) عبدالؤمن از ناحیه ران زخمی شد. چون این جنگ در کنار بستان بزرگی، که به زبان محلی بحیره می‌گفتند، رخ داد به واقعه بحیره و آن سال به سال بحیره شهرت یافت (ابن اثیر، ۵۷۷/۱۰). در روز واقعه که تا شب هنگام به درازا کشید، بشیر و نشرسی مفقود شد و موحدون زنده یا مرده او را نیافتند (ابن عذاری، ۷۶/۴) مگر عبدالؤمن که به روایت ابن اثیر (همانجا) بدن او را پیدا کرد و به خاک سپرد. دیگران که ندانستند چه بر سر و نشرسی آمده، پنداشتند که فرشتگان او را به آسمان برده‌اند. در کشاکش معرکه عبدالؤمن به نزد ابوبکر صنهاجی رفت و از او خواست که با شتاب پیش ابن تومرت برود و او را از حادثه با خبر سازد. ابن تومرت بیمار وقتی گزارش او را شنید پرسید: «عبدالؤمن زنده است؟»، و چون از ابوبکر پاسخ مثبت شنید، خدای را شکر کرد و گفت: «کارتان پایدار خواهد بود» (بیذق، ۲۸). عبدالؤمن پس از تلاش بیهوده دیگری به قصد جبران شکست موحدون، با ۵۰ نفر باقی مانده به تیممل پیش ابن تومرت بازگشت (ابن عذاری، ۷۶/۴). امام او و یاران دیگر را دلداری داد و کوشید که هزیمت آنان را بی‌اهمیت جلوه دهد. به آنان گفت: کشته شدگان شما در زمره شهیدانند، زیرا به دفاع از دین خدا و اقامه سنت مبادرت کردند. او سعی کرد پیروان را به پیکار با مرابطون، غارت مراکش و کشتن و به اسارت گرفتن آنان گستاخ‌تر کند (مراکشی، ۱۹۳).

بیماری و درگذشت: پس از دریافت خبر شکست موحدون بیماری امام رو به وخامت گذاشت. چون مرگ را نزدیک دید، روزی پیروان را فرا خواند و آنان را مدتی موعظه کرد. آنگاه به خانه‌اش داخل شد و پس از ساعتی بیرون آمد. دستار از سر بر گرفت و خطاب به مستمعان گفت: من عن قریب به سفری دور خواهم رفت. مردم با چشمانی اشکبار گفتند: ما نیز با تو خواهیم آمد، لیکن او گفت: این سفری نیست که با من بیاید. این سفر برای من تنهاست. این گفت و باز به خانه رفت و دیگر کسی او را ندید (بیذق، ۸۱). در چند روزی که پس از وداع آخرین زنده بود، تنها آن دسته از اصحاب که به جماعه و اهل خمسین موسوم بودند (مراکشی، ۱۹۴)، یا به گزارش بیذق (همانجا)، ۵ نفر از یاران نزدیک امام، عبدالؤمن، ابوابراهیم، عمر أصناک، و سَنار و خواهر امام به نام ام عبدالعزیز بن عیسی در خدمتش بودند و آخرین سوالات را از او می‌کردند و او ضمن دادن پاسخ، آنها را به وحدت، پرهیز از اختلاف کلمه و عزم و حزم ترغیب می‌کرد (مراکشی، ۱۹۵-۱۹۶). او سرانجام ۴ ماه پس از واقعه بحیره، در ۱۳ رمضان (زرکشی، ۷) یا ۲۵ رمضان ۵۲۴ ق در حدود ۵۰ (ابن عذاری، ۸۴/۴) یا ۵۱ سالگی (ابن اثیر، ۵۷۸/۱۰) چشم از جهان فرو بست. ابن خلدون (العبر، ۶ (۴۷۲/۲)) وفات او را ۵۲۲ ق نوشته است که

درست نمی‌نماید. ابن تفری بردی (۲۵۴/۵) آن را جزو حوادث ۵۲۸ ق آورده که محققاً صحیح نیست. مدت زعامتش از تاریخی که با او بیعت شد تا زمان وفات، ۸ سال و ۸ ماه و ۱۳ روز (الحلل، ۱۱۷) یا ۹ سال (زرکشی، ۷) یا ۲۰ سال؟ (ابن اثیر، ۵۷۸/۱۰) طول کشید. او در آخرین وصایایش، پس از آنکه عبدالؤمن را به امیرالمؤمنین ملقب کرد، از اصحاب خواست که تسلیم و فرمانبردار او باشند (همانجا؛ مراکشی، ۱۹۶). اصحاب از بیم افتراق کلمه و اینکه مبدا قبایل مصمومه، چون عبدالؤمن از قبیله‌ای دیگر بود، با او مخالفت ورزند، تا ۳ سال وفات امام را پنهان نگه داشتند و مردم می‌پنداشتند که وی هنوز مریض است (ابن خلدون، العبر، ۶ (۴۷۲/۲))، اما سرانجام در ۵۲۷ ق مرگ وی را اعلان کردند (سالم، ۷۸۱/۲).

ابن تومرت را در مسجدی دیوار به دیوار خانه‌اش در تیممل دفن کردند. قبر او برای قرنهای متمادی زیارتگاه معتقدان مؤمن او بود. امرای موحدی والاترین نشانه‌های اجلال را بدان تخصیص می‌دادند (عنان، تراجم، ۲۵۵). گویا گور او یک چند محل توقف و تأمل اهل زهد و تقوا بوده است، چنانکه در شرح حال ابوالعباس احمد بن حسن معروف به ابن قنفذ (د ۸۰۹ ق / ۱۴۰۶ م)، فقیه، محدث و مورخ الجزایری، آمده است که وقتی مولدش را به قصد سیر و سفر ترک گفت، چندی بر سر گور مهدی بن تومرت به تأمل و تفکر پرداخت (E1², III/843). مردی از اهالی الجزایر از توابع بجایه، قصیده مفصلی در نعت مهدی سرود و بر آرامگاه او در حضور اعیان موحدی انشاد کرد، یا به روایتی آن قصیده را که مطلعش:

سلام علی قبر الامام الممجد... سلاله خیر العالمین محمد

است به آنجا ارسال داشت (مراکشی، ۱۸۹-۱۹۱). مضامین و عبارات ستایش آمیز این شعر نشان می‌دهد که ابن تومرت در نظر پیروان شیفته خود از چه پایگاه والای روحانی، قدسی و افسانه‌ای برخوردار بوده است.

تالیفات و تعلیمات: اندیشه‌های دینی و تعلیمات ابن تومرت در چند کتاب و رساله به زبانهای عربی و بربری جمع‌آوری شده است. مهم‌ترین آنها اعز ما یطلب و سپس موطأ امام مهدی است. اولی عنوان خود را از نخستین جمله این کتاب که با این عبارات آغاز می‌شود: اعز ما یطلب و افضل ما یکسب... العلم الذی جعله الله سبب الهدایة الی الخیر... گرفته است. این کتاب در واقع محتوی تقریرات ابن تومرت در موضوع توحید و مسائل عقیدتی است که عبدالؤمن، نزدیک‌ترین شاگردان و خلیفه او، آنها را از ابن تومرت شنیده و سپس خود املا کرده است. بنابراین، عنوان اعز ما یطلب، عنوانی نیست که ابن تومرت و حتی عبدالؤمن برای این اثر برگزیده باشند، بلکه این مجموعه گفتارها (تعالیق) بعدها بدین نام شهرت یافته است. فصل پایانی این کتاب به نام «جهاد» تألیف ابویعقوب یوسف بن عبدالؤمن دومین خلیفه موحدی است که به آخر مجموعه تعلیمات بنیان‌گذار سلسله موحدون افزوده است (عنان، تراجم، ۲۵۴). این کتاب در ۱۹۰۳ م با

را نیز به نام او ذکر کرده‌اند (رقیحی، ۱۹۲۹/۴). از بیان حاجی خلیفه و بروکلیمان نیز بر نمی‌آید که مؤلف این کتاب را همان مهدی بن تومرت دانسته باشند. رساله عقیده ابن تومرت در مجموعه‌ای فقهی در ۱۳۲۸ ق/۱۹۱۰ م در مصر چاپ شد (بستانی ف، ۳۹۱/۲). کتابی به نام تلخیص کتاب مسلم را نیز به ابن تومرت نسبت داده‌اند. این کتاب خلاصه‌ای است از جامع‌الصحيح مسلم نیشابوری (د ۲۶۱ ق/۸۷۵ م) (آبربی، ۷/۵۴). باری، کتابی که بیش از همه میراث فکری - دینی و مبادی تعلیماتی ابن تومرت را دربردارد، همان اعتراف میطلب است. با توجه به نقاط برجسته حرکت انقلابی - دینی ابن تومرت و جهات مورد تأکید او در مواعظ و خطابه‌هایش در سفر و حضر، ظاهراً مهم‌ترین آرا و تعلیمات دینی وی که در این کتاب مندرج است، گرد چهار محور دور می‌زند:

الف - توحید: این اصل بنیادی اسلامی از همان آغاز اساسی دینی مسلک و مذهب ابن تومرت بود و پس از آنکه وی به قدرت رسید، این اصل رکن عمده سلطنت دینی - سیاسی او و بالاخره شالوده دولت موحدون را تشکیل داد. آن زمان که اهل مغرب، و در رأس آنان مرابطون، در موضوع تشابهات آیات و احادیث بر مذهب ظاهر، و از تأویل قرآن و از علوم کلامی روگردان بودند، ابن تومرت جمود آنان را بر ظاهر سخت به باد انتقاد گرفت و از آنان خواست که طبق مذهب اشعریه، تأویل را بپذیرند (ابن خلدون، العبر، ۶ (۲)/۴۶۶). او که در مسائل کلامی پیرو اشعریه بود، در موضوع نفی صفات خداوند و پاره‌ای مسائل دیگر با معتزله موافق بود (سبکی، ۷۴/۵). چه او صفات الهی را جزء ذات او می‌دانست (سالم، ۷۷۷/۲) و قائل شدن به زمان، مکان، شبیه، شریک، حدود و جهات برای خداوند از نظر او یعنی مخلوق پنداشتن خداوند، و عبادت چنین مخلوقی در حکم عبادت بت و مستوجب آتش است (بیذق، ۴ - ۵). برای آنکه اتباع خود را از مجسمین متمایز و از این رهگذر براهیت اصل توحید تأکید کند، ابن تومرت آنان را موحدون نام نهاد. سلسله‌ای هم که پس از درگذشت او به دست عبدالمؤمن بن علی کومی تأسیس شد، تا پایان همین نام را برای خود حفظ کرد.

ب - اصول شریعت: که به زعم ابن تومرت منحصر در قرآن و سنت، یعنی در امر و نهی خدا و امر و نهی و گفتار و رفتار رسول اوست. در اثبات شریعت به عقل اعتماد نمی‌کند، زیرا به نظر او در عقل فقط امکان و تجویز وجود دارد؛ این هر دو شکند و شک ضدیقین است و اخذ چیزی از ضدش محال است. گرچه او به اجماع و قیاس معتقد است، ولی آن را جداگانه در ردیف اصول شریعت قرار نمی‌دهد (عنان، عصر المرابطین، ۲۰۲). به اصل اجتهاد حمله می‌کند و آن را قلب حقایق و گمراه‌کننده مردم، ویران‌کننده شریعت، حلال کردن حرام و حرام کردن حلال می‌داند. بنابراین او که به فقه شافعی گرایش داشت (سبکی، ۷۱/۴)، در تفسیر شریعت فقهی قشری و ظاهری است. مخالفت ابن تومرت با اصل اجتهاد و استنباطات اجتهادی، با توجه به

شرح حال ابن تومرت و مقدمه و ملاحظاتی به زبان فرانسه به قلم گلدزیهر، در الجزایر منتشر شد و مجدداً در ۱۹۲۴ م به چاپ رسید (بستانی ف، ۳۹۱/۲). کتاب دیگر ابن تومرت موطأ است که بر اساس طرح موطأ مالک بن انس به زبان عربی نوشته شده است. این کتاب حجیم شامل ابوابی در عبادات، معاملات و حدود است و چیز تازه‌ای افزون بر آنچه در موطأ مالک آمده، در بر ندارد و تنها بر قدرت فقهات و ابعاد علمی ابن تومرت دلالت دارد (عنان، همانجا). این اثر در ۱۳۲۸ ق/۱۹۱۰ م تحت عنوان موطأ الامام مالک روایة ابن تومرت معروف به موطأ الامام المهدی در الجزایر به چاپ رسید (بستانی ف، همانجا).

ابن تومرت رسائلی هم به زبان بربری تألیف کرده است، از جمله رساله توحید (الحلل، ۱۰۹؛ ابن خلدون، العبر، ۶ (۲)/۴۶۹) و مرشده (ابن کثیر، ۱۸۶/۱۲). مؤلف الحلل الموشیة (ص ۱۱۰) به دو کتاب در باب قواعد و امامت از ابن تومرت اشاره می‌کند که تا زمان او (نیمه دوم قرن ۸ ق/نیمه دوم قرن ۱۴ م) هنوز در دست مردم بوده است. قبایل مضمودی رساله توحید را که دربرگیرنده موضوعاتی چون شناخت خداوند، علم به حقیقت، قضا و قدر و ایمان به واجبات خداوند (عنان، تراجم، ۲۴۹) و متضمن اشعار، احزاب و سور است، همچون قرآن عزیز می‌دانستند (ابن ابی زرع، ۱۷۷). ابن تومرت با نشر اندیشه‌های دینی به زبان بربری نفوذ خود را بر قوش دو چندان کرد. مواعظ و خطابه‌های فصیح و جذابش به این زبان به سؤیدای دلهای بربرها اثر می‌کرد به گونه‌ای که فرمانی جز فرمان او را نمی‌شنیدند و در سختیها به وی پناه می‌بردند (همانجا). در پاره‌ای از مآخذ (زرکلی، ۲۲۹/۶؛ کحاله، ۲۰۶/۱۰) کتابی به نام کنز العلوم را که ظاهراً عنوان مختصر شده کنز العلوم والذکر المنظوم فی حقایق علم الشریعة و دقایق علم الطبیعة است، به ابن تومرت نسبت داده‌اند. این کتاب به ابو عبدالله محمد بن محمد بن تومرت مغربی نسبت داده شده که در ۳۹۱ ق / ۱۰۰۱ م درگذشته است (کوبریلی، ۵۹۱/۲). حاجی خلیفه (ص ۱۵۱۸) کتابی با این عنوان را از شیخ محمد بن محمد بن احمد بن تومرت اندلسی (د ۵۲۴ ق/۱۱۳۰ م) دانسته است. بروکلیمان عین عنوان بالا به اضافه «... فی الطب» بعد از «... علم الطبیعة» را به ابوعلی بن محمد ابن تومرت مغربی اندلسی مالکی (د ۳۹۱ ق / ۱۰۰۱ م) نسبت داده است (GAL, S, I/424). گویا وجود شباهتهایی میان نام و تاریخ وفات دو ابن تومرت، موجب اشتباه شدن این دو نفر شده است. بغدادی (۹۰/۲) کنز العلوم را در کنار اعتراف میطلب، عقیده و مرشده، از آن محمد بن محمد بن احمد بن تومرت سوسی معروف به مهدی (۴۸۵ - ۵۴۳ ق) می‌داند که محققاً نادرست است، زیرا نه سال تولد و وفات و نه نام پدر او با ابن تومرت مطابقت دارد. در مآخذ اصیل و قدیم‌تر، جزو آثار ابن تومرت هیچ اشاره‌ای به کنز العلوم نشده است. در هیچ منبعی نیز از طب دانای ابن تومرت صحبتی نشده. احتمالاً ابن تومرت آشنا با طب و نویسنده کنز العلوم همان کسی است که شرح الاسباب فی الطب

اینکه او خود را امام معصوم می‌داند، قابل توجه است، زیرا در آنچه معصوم بگوید جایی برای بحث و تأمل و اجتهاد دیگران نیست.

ج - امامت: ابن تومرت در راه بازگشت از سفر مشرق، فکر امامت و معصوم بودن را به تدریج به مستمعان و پیروان خود عرضه کرد و در هر فرصتی که دست می‌داد، ضرورت وجود امام در میان مردم و وجوب اعتقاد به او را تأکید می‌نمود. او که در اکثر مسائل، مذهب ابوالحسن اشعری را تبلیغ می‌کرد، اصل امامت و عصمت امام را از شیعیان گرفت (مراکشی، ۱۸۸؛ قلقشندی، مآثر الانافة، ۲۵۱/۲). ابن تومرت امامت را رکنی از ارکان دین می‌دانست که جز به برکت اعتقاد بدان، اقامه حق در دنیا درست نیست. در هیچ زمانی از عهد عاد و نوح به بعد زمین خالی از امام قائمی نبوده است. به علاوه، امام حتماً باید در جمیع جهات معصوم و بری از باطل باشد، تا بتواند باطل را نابود کند. زیرا باطل نمی‌تواند باطل را از میان ببرد. او با ذکر دلایل گوناگون در مورد ضرورت معصومیت امام، چنین استدلال می‌کند که برای رفع اختلاف و ایجاد اتفاق در جامعه، باید امور را به اولی الامر سپرد و اولی الامر کسی جز امامی که از باطل و ظلم معصوم باشد، نیست (عنان، عصر المرابطین، ۲۰۶). سپس می‌گوید: دینداری در اعتقاد به امامت و التزام بدان است. التزام به امامت یعنی اقتدا بدان و امتثال امر، اجتناب از نهی و تعهد به سنت امام است. با طرح این قبیل مطالب و انداز و اخطارهای مکرر به اینکه فقط کافر و منافق، مارق و فاجر امام را تکذیب می‌کنند، ابن تومرت اذهان بربرهای ساده و کوه‌نشینان زودباور را برای قبول امامت خود آماده ساخت. بنابراین وقتی خویشان را امام معصوم اعلان کرد، مردم گروه گروه به او گرویدند.

د - مهدویت: ابن تومرت با تأکید مستمر بر این مطلب که وجود امام در هر عصر و زمانی لازم است، زمینه را برای اعلان مهدویت خود آماده کرد. او همزمان با تبلیغ نظریه امامت، همه جا در خطابه‌هایش اخبار و احادیث متعددی درباره مهدی منتظر و علائم ظهور او نقل می‌کرد و با قوت و حرارت تمام از آن سخن می‌گفت. مهدی در غربت ظهور خواهد کرد، در زمانی که امور عکس، حقایق قلب و احکام دگرگون شده است. مهدی به فرمان خدا جهان را به سنت او باز خواهد گرداند و عالم را به سامان خواهد آورد (همان، ۲۰۸). ابن تومرت به موازات عرضه نظریه امام معصوم و مهدی موعود از تبلیغ بر ضد مخالفان صاحب امر قائم، یعنی مرابطون، غافل نبود. او آنان را مکارانی از ابلیس بدتر می‌خواند و هر کس را که منسوب به این طاغیان بود، جزو شیطان می‌شمرد (بیدق، ۴، ۶). در این جماعت نشانه‌های ظالمان و فاسدان آخر زمان را که حضرت رسول (ص) پیشگویی کرده بود، می‌دید؛ همان فاسدانی که مهدی موعود باید به یاری حامیان راستینش به نابودی آنان کمر بندد (عنان، عصر المرابطین، ۲۱۰، ۲۱۲). بدین ترتیب، با معرفی خود به عنوان مهدی معصوم و تبلیغ بر ضد دشمنان مهدی، برای خود قداست و قدرت بلامنازع و برای مرابطون لعنت و نکبت آفرید و با شعار امر به معروف و نهی از منکر، و

در زنی جهاد با کفر و منکران توحید، آن قدر بر پیکر حکومت آنان ضربه وارد کرد که طومار حیات چندین ساله ایشان را درهم پیچید.

سیرت و صفات: ویژگیهای ظاهری ابن تومرت را چنین ترسیم کرده‌اند: گندمگون با چشمانی فرو رفته، ریشی تئک، بینی کشیده، ابروانی گشاده، خالی سیاه بر گونه راست (ابن ابی زرع، ۱۸۱) و دارای سری بزرگ و شبانه‌هایی فراخ (ذهبی، العبر، ۴۲۳/۲). کسانی که در ترجمه احوال او چیزی نوشته‌اند، عموماً او را مردی عالم، عابد، پرهیزگار، اهل ریاضت، شجاع، عاقل، باهوش، تیزبین، ژرف‌اندیش، کم‌حرف، خوشرو، فصیح و سخنور وصف کرده‌اند. گویا طبع شعری هم داشته، زیرا در بعضی از تواریخ (ابن خلکان، ۵۴/۵؛ صفدی، ۳۲۴/۳؛ عمادالدین کاتب، ۷۰/۱؛ سلوی، ۹۵) ابیاتی از او نقل کرده‌اند. در زهد و قناعت او نوشته‌اند که همیشه قبای مرقع می‌پوشید و از مال دنیا جز عصا و قمقمه‌ای (رگوه) با خود نداشت. قوت او از محل فروش دست رشته‌های خواهرش تأمین می‌شد و تا زنده بود - حتی آن زمان که امکان رفاه برایش میسر بود - به همین مختصر قناعت می‌کرد (ابن خلدون، العبر، ۴۷۱/۲)؛ ۴۷۲؛ صفدی، ۳۲۳/۳، ۳۲۷). از مصاحبت با زنان احتراز داشت و در نکاح و خوردن و مال‌اندوزی لذتی نمی‌یافت (ابن خلدون، العبر، ۴۷۱/۲)؛ ۴۷۱؛ ذهبی، سیر، ۵۴۱/۱۹). پیوسته به روی مردم لبخند می‌زد. از صفات ممتاز او بی‌پروایی، جسارت و حاضر جوابی او بود که در سراسر داستان زندگی او به نمونه‌های زیادی از آن برمی‌خوریم. از آن جمله نامه‌های تند و تهدیدآمیزی است که به سلطان وقت علی بن یوسف نوشت (بیدق، ۱۱، ۱۲)، یا مناظرات و معارضاتی که با این سلطان در مسجد مراکش (همو، ۶۷، ۶۸) یا با فقها و اعیان دربار او (ابن خلکان، ۴۹/۵، ۵۰) داشت. و بسیاری موارد دیگر (همانجا؛ سبکی، ۷۳/۴). اصولاً اتخاذ شیوه امر به معروف و نهی از منکر، آن هم به رغم منافع دستگاه سلطنت وقت، و عملاً مشاجره کردن با لایابالیان بی‌پروا به ضوابط و شعائر دین، خود بیانگر پُردلی، شهامت و صراحت بیان اوست. همین جسارت و بی‌پروایی در گفتار بود که بر جذبه کلام و نفوذ شخصیت او می‌افزود، شخصیتی که توانست در مدتی کوتاه گروه‌های پراکنده را متحد و انقلابی را در شمال آفریقا رهبری کند. دیگر از خصایص بارز ابن تومرت پشتکار، شکیبایی و تحمل او بود. چه در تفهیم موضوعات نظری و اصول دین و چه در برخورد با پیش‌آمدهای ناگوار صبری عجیب از خود نشان می‌داد. اصرار در تبلیغ عقاید اشعری، مبارزه با اندیشه تجسیم در مغرب، مداومت در امر به معروف و نهی از منکر هر یک نمونه بارزی از مقاومت و پشتکار اوست. شیوه انتخابی او در تدریس قرآن به پیروان ناآشنا با عربی باز نمونه دیگری از حوصله اوست. مثلاً، در تدریس سوره فاتحه، شاگردان خود را به صف می‌کرد و هر کدام را به نام یکی از کلمات این سوره می‌خواند. اولی را الحمدلله، دومی را رب، سومی را العالمین، تا آخر. آنگاه به ترتیب کلمات سوره فاتحه اسامی آنان را می‌پرسید. هر کدام از آنان فقط

مردود می‌شمارد و بدگوییهای آنان را ناشی از حسادت به پایگاه بلند علمی و فقهاتی ابن تومرت می‌داند. می‌گوید: چون ابن تومرت شیوه ملوک مرابطی را تقبیح و تعلیماتی به خلاف آنان بر مردم عرضه می‌کرد، فقیهانی که ریزه‌خوار خوان نعمت این ملوک بودند، زبان به نکوهش شیوه‌ها و آرای وی گشودند. او نه تنها ابن تومرت را - به خلاف نظر بعضی از مورخان - برکنار از خدعه و نیرنگ می‌شناسد، بلکه وی را مردی زاهد، متقی، بیزار از تنعمات دنیوی و مقاوم در برابر ناملایمات توصیف می‌کند: مردی که حتی از داشتن فرزند که بسیاری از مردم شیفته‌آند، خود را محروم کرد و چشم از همه آرزوها پوشید. وی سپس می‌پرسد اگر این همه پرهیزگاری و پارسایی در راه خدا نبوده، ابن تومرت چه قصدی داشته است (همو، مقدمه، ۴۹/۱). حسین مؤنس (ص ۱۷۸)، از معاصران، نظر کسانی را که می‌گویند ابن تومرت می‌کوشید تا سلطنت را در خاندان خود مستقر کند، مردود می‌داند، چون او زن و فرزندی نداشت. وی می‌افزاید که ابن تومرت به هیچ یک از مظاهر جاه و سلطنت متمسک نشد، و اگرچه در عمل به پایگاه دینی و قدرت سیاسی نامحدودی دست یافت، اما عنوان خلافت، سلطنت یا امارت را برای خود برنگزید. شعب ارتنوط ابن تومرت را از جمله کسانی می‌داند که دنیا را به بهانه آخرت طلب می‌کنند و خلاف آنچه را که در ضمیر می‌پرورند، بر مردم ظاهر می‌کنند. اینان ناگزیر از حيله، خدعه و تظاهر به زهد و نسک و تعصب نسبت به اسلام و مقدسات آند. وقتی آنچه را که اراده کرده‌اند حاصل نمودند، از اتباع خود انقیاد تام و خضوع مطلق توقع دارند؛ به جهت مطامع خویش، عرض و مال مردم را مباح می‌شمارند و در شرع خدا مرتکب کارهای باطل می‌شوند (۵۳۹/۱۹، ۵۴۰). از متأخرین محمد عبدالله عنان، ضمن نقل و ردّ دفاعیات ابن خلدون از مواضع دینی و سیاسی ابن تومرت، و از آن جمله دعوی مهدویت و معصومیت و انتساب او به خاندان حضرت علی (ع)، به شرح انگیزه‌های این فیلسوف مورخ در دفاع از دعاوی ابن تومرت می‌پردازد. از جمله می‌گوید: خاندان ابن خلدون پس از خروج از اندلس در اوایل سده ۷ ق/ ۱۳ م به تونس آمدند و در سایه حمایت ملوک حفصیه موحدیه به زندگی ادامه دادند (عصر المرابطين، ۱۹۴). مؤسس بنی حفص، ابوزکریا یحیی بن ابی محمد، نواده شیخ ابوحفص عمر رئیس قبیله بربر هنتاته بود که یکی از مریدان و شاگردان برگزیده ابن تومرت به شمار می‌آمد (لین بل، ۵۵). اجداد ابن خلدون در دستگاه بنی حفص عهده‌دار مناصب و مقاماتی بودند و او خود مدتی را در کنف حمایت این خاندان گذراند و نخستین نسخه مقدمه و تاریخ خود را به سلطان ابوالعباس حفصی پیشکش کرد. پس شرط عقل نبود که از امامت و مهدویت انتقاد کند که اساس قیام موحدون را تشکیل می‌داد (عنان، عصر المرابطين، ۱۹۴). بعضی از ارباب نظر سعی کرده‌اند بدون پرداختن به گزارشهای افسانه‌آمیز و کرامات و خوارق عادات درباره ابن تومرت از نوع آنچه افرادی چون مراکشکی (صص ۱۹۱، ۱۹۲) و بلیزق (جه) گفته‌اند، بیشتر به واقعیات

کلمه‌ای را که بدان نامیده شده بود، باز می‌گفت. سپس می‌گفت: نماز شما مقبول درگاه خداوند نخواهد بود مگر آنکه این اسامی را در هر رکعت نماز به ترتیبی که از شما پرسیدم بخوانید، و بدین شیوه کار حفظ قرآن را بر آنان آسان می‌کرد (ابن ابی زرع، ۱۸۳). به علاوه، ابن تومرت از سختیها، گرسنگیها، مزاحمتها و آزارهای مخالفان نمی‌هراسید. هر کجا می‌رفت به سبب اصرارش در امر به معروف و نهی از منکر و اعتراض به انحرافات، اذیت می‌دید، ولی صبر می‌کرد، چنانکه آزار و اهانت‌های مکیان و مصریان (ذهبی، سیر، ۵۴۲/۱۹)، تضییقات امیرالمسلمین و بسته شدن راه رسیدن مواد غذایی به او و یارانش که در پناهگاههای کوهستانی محاصره شده بودند (ابن اثیر، ۵۷۳/۱)، از راهش باز نداشت. او چیزی را که اراده می‌کرد، به دست می‌آورد (ذهبی، سیر، ۵۵۱، ۵۵۲).

در کنار این نقاط قوت و صفات مثبت، ابن تومرت را به پاره‌ای از صفات مذموم نیز متصف دانسته‌اند که اهم آنها تزویر، استبداد، بی‌رحمی و جاه‌طلبی است. چنانچه او در حرکتی که به راه انداخت، نیتی پاک، الهی و اسلامی نداشته، پس احتمالاً جاه‌طلبی او بوده که باعث بروز دیگر صفات نامطلوب او شده است. ذهبی (سیر، ۵۴۱/۱۹) می‌گوید: ابن تومرت در هیچ چیز جز در ریاست کردن لذت نمی‌جست و برای دستیابی به مطلوب خود از دعوی کذب، تزویر و خونریزی روگردان نبود. ابن ابی زرع (ص ۱۸۱) گرچه ابن تومرت را سیاستمدار، هوشمند، عالم، راوی احادیث نبوی، دانا به اصول دین، عالم به علم جدل و فصیح می‌داند، ولی وی را خونریزی وصف می‌کند که حدی بر قتل نفوس قائل نبود. ریختن خون عالمی را در راه هوای نفس و رسیدن به مراد خود خوار می‌شمرد؛ چنانکه کشتار مرابطون، غارت اموال و اسارت زنان و فرزندان آنان را مباح می‌دانست. به روایت ذهبی (سیر، ۵۴۵/۱۹) کسی که خود شاهد بسیاری از کشتارهای موحدون بوده می‌گوید: ابن تومرت در وصایایش به قوم خود سفارش می‌کرد که هر کجا به یک مرابطی یا تلمسانی دست یافتید، او را بسوزانید. پیش از این به نمونه‌هایی از نیرنگ‌های ابن تومرت اشاره شد. اینکه او نسبت حسنی بر خود بسته حال آنکه هر غی بربری بود و اینکه به ناحق خود را امام معصوم می‌خواند، از نظر ذهبی (العبر، ۴۲۱/۲) حکایت از تزویر او دارد و به عقیده عامری (ص ۴۱۵) با صفات زهد، ورع و قناعت او متناقض است.

داوری تاریخ: آنچه صاحب نظران از متقدم و متأخر در حق ابن تومرت و رسالت او نوشته‌اند، طیف وسیعی از آرای مختلف را تشکیل می‌دهد که در یک سوی آن آرای بسیار ستایش‌آمیز مورخانمانند ابن خلدون، و در سوی دیگر انتقادهای تند کسانی چون شعب ارتنوط به چشم می‌خورد. در راستای این طیف به نظرهای دیگری برمی‌خوریم که به این یا آن سوی طیف گرایش دارد. ابن خلدون در مقدمه تاریخ خود (۴۷/۱، ۴۸) به گفته‌های مذمت‌آمیز جمعی از «فقه‌های سست رای مغرب» درباره ابن تومرت سخت می‌تازد و اتهامات آنان را یکسره

حرکت او توجه کنند. حسین مؤنس (ص ۱۷۸) ضمن اذعان به هوش و ذکاوت فوق العاده ابن تومرت می‌گوید: قابلیت‌های حقیقی او سیاسی بود نه علمی. به نظر او، علم نقطه آغاز و راهی برای رسیدن به غایات سیاسی بود. منتها در آغاز کار این غایات سیاسی در ذهنش روشن نبود. فاخوری (ص ۶۰۱) حرکت ابن تومرت را اقدامی برای رفع بحرانی می‌داند که به دنبال انحطاط دولتهای عباسی و فاطمی در بغداد و در مصر، و کفر آلود شدن حکومت مرابطون در مغرب، جهان اسلام آن روزگار بدان گرفتار شده بود. ابن تومرت رفع این بحران را تنها در تأسیس خلافتی می‌دانست که همه ملل اسلامی را زیر لوای خود در آورد. البته این خلافت بایستی به دست موحدان پایه‌گذاری می‌شد. پیوسته درباره مردانی که بانی حرکت‌های سرنوشت‌ساز تاریخ بوده‌اند، آرا و اظهارنظرها مختلف، مبالغه‌آمیز و در بعضی جاها متناقض بوده است و ابن تومرت هم از این قاعده مستثنا نیست.

مأخذ: ابن ابی دینار، محمد بن ابوالقاسم، المؤنس فی اخبار افریقا و تونس، به کوشش محمد شتّام، تونس، ۱۳۸۷ ق؛ ابن ابی زرع، علی، الانیس المطرب، رباط، ۱۹۷۲ م؛ ابن اثیر، الکامل؛ ابن تبری بردی، النجوم؛ ابن خلدون، العبر؛ همو، مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران، ۱۳۵۲ ش؛ ابن خلکان، وفیات؛ ابن عذاری، محمد بن محمد، البیان المغرب، به کوشش احسان عباس، بیروت، ۱۹۶۷ م؛ ابوالفدا، المختصر فی اخبار البشر، بیروت، دارالعرفه؛ ابن کثیر، البداية؛ ابن وردی، عمر بن مظفر، تمة المختصر فی اخبار البشر، به کوشش احمد رفعت بدرای، بیروت، ۱۳۸۹ ق؛ ارتزوط، شعیب، حاشیه بر سیر اعلام النبلاء (تکه ذهبی، در همین مأخذ)؛ امین، حسن، الموسوعة الاسلامیة، بیروت، ۱۴۰۱ ق/ ۱۹۸۱ م؛ بستانی ف؛ بغدادی، اسماعیل پاشا، هدیه العارفين، استانبول، ۱۹۵۵ م؛ بیضی، ابوبکر علی صنهاجی، کتاب اخبار المهدي ابن تومرت و ابتداء دولة الموحدين، به کوشش لوی پرووانسال، پاریس، ۱۹۲۸ م؛ بیضون، ابراهیم، الدولة العربية فی اسبانية من الفتح حتى سقوط الخلافة، بیروت، ۱۹۸۶ م؛ حاجی خلیفه، کشف الظنون، استانبول، ۱۹۴۳ م؛ الحلل الموشیة، به کوشش سهیل زکار و عبدالقادر زمامه، فاس، ۱۹۷۹ م؛ دائرة المعارف الاسلامیة، ج ۱؛ دارمستتر، زام، مهدی از صدر اسلام تا قرن سیزدهم هجری، ترجمه محسن جهانسوز، تهران، ۱۳۱۷ ش؛ ذهبی، محمد بن احمد، دول الاسلام، حیدرآباد دکن، ۱۳۶۵ ق/ ۱۹۴۶ م؛ همو، سیر اعلام النبلاء، به کوشش شعیب ارتزوط، بیروت، ۱۹۸۴ م؛ همو، العبر، به کوشش ابوجاگر محمد سعید زغلول، بیروت، ۱۹۸۵ م؛ رفیقی، احمد عبدالرزاق و دیگران، فهرست مخطوطات مکتبه الجامع الکبیر صنعاء، یمن، ۱۹۸۴ م؛ زبایور، ادوارد، نسب نامه خلفا و شهریاران، ترجمه محمد جواد مشکور، تهران، ۱۳۵۶ ش؛ زرکشی، محمد بن ابراهیم، تاریخ الدولین الموحديه والخلفیة، به کوشش محمد ماضور، تونس، ۱۹۶۶ م؛ زرکلی، خیرالدین، الاعلام، بیروت، ۱۹۸۶ م؛ سالم، عبدالعزیز، المغرب الکبیر، بیروت، ۱۹۸۱ م؛ سبکی، عبدالوهاب بن علی، طبقات الشافعیة الکبری، قاهره، ۱۳۲۴ ق؛ سلاری، احمد بن خالد، الاستقصاء لاجاز دول المغرب الاقصی، به کوشش جعفر ناضری و محمدناصری، دارالبیضاء، ۱۹۵۴ م؛ صفدی، خلیل بن ابیک، الوافی بالوفیات، به کوشش اسون ددرینگ، دمشق، ۱۹۵۳ م؛ عامری، یحیی بن ابی بکر، غربال الزمان فی وفیات الاعیان، به کوشش محمد ناجی، دمشق، ۱۹۸۵ م؛ عمادالدین کاتب، محمد بن محمد، خریة القصر، به کوشش محمد مززونی و محمد عروسی مطوی، تونس، ۱۹۶۶ م؛ عنان، محمد عبدالله، تراجم اسلامیة، قاهره، ۱۳۹۰ ق؛ همو، عصر المرابطین، قاهره، ۱۹۶۴ م؛ فاخوری، حنا و خلیل جرّ، تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ترجمه عبدالمحمد ابّی، تهران، ۱۳۵۵ ش؛ قلّشندی، احمد بن علی، فلاند الجمان، به کوشش ابراهیم ایاری، قاهره، ۱۳۸۳ ق؛ همو، مآثر الاناقة، به کوشش عبدالستار احمد فراج، کویت، ۱۹۶۴ م؛ کخاله، عمر رضا، معجم المؤلفین، بیروت، ۱۹۵۷ م؛ کوبرلی، خطی؛ لیل بل، استانبلی و دیگران، تاریخ دولتهای اسلامی و خاندانهای حکومتگر، ترجمه صادق سجادی، تهران، ۱۳۶۳ ش؛ مراکشی،

عبدالواحد، المعجب فی تلخیص اخبار المغرب، به کوشش محمد سعید عربان و محمد العربی علمی، قاهره، ۱۳۶۸ ق/ ۱۹۴۹ م؛ مؤنس، حسین، معالم تاریخ المغرب والاندرلس، قاهره، ۱۹۸۰ م؛ نیز: Arberry; EI²; GAL, S. مجدالدین کیوانی

ابن تیانی، ابوغالب تمام بن غالب بن عمر (۴۳۶ ق/ ۱۰۴۴ م)، لغت‌شناس اندلسی. تاریخ مرگ او را ۴۳۳ ق نیز نوشته‌اند (سیوطی، ۷۴۹/۱). در شهرت او و نام جدش اختلاف است. گروهی نام نیای او را ابن عمرو و خود او را ابن تیّان گفته‌اند (یاقوت، ادبا، ۱۳۵/۷؛ صفدی، ۳۹۸/۱۰؛ کتبی، ۲۳۲/۱۰) و گروهی دیگر ابن تیّانی (ابن ماکولا، ۴۴۳/۱؛ حمیدی، ۱۷۲)، اما یاقوت در بلدان (۴۹۷/۴) برخلاف آنچه در ادبا (همانجا) گفته، او را ابن بّنا خوانده است که شاید تحریف کاتبان باشد.

از دوران زندگانی وی اطلاع اندکی در دست است. وی در قرطبه به دنیا آمد، اما به دلایلی که بر ما روشن نیست به مرسیه روی نهاد. گویند چون در مرسیه انجیر فراوان است، شاید نامیده شدن او به تیّانی به سبب خرید و فروش انجیر بوده باشد (یاقوت، ادبا، ۱۳۵/۷-۱۳۶؛ قس: ابن خلکان، ۳۰۱/۱؛ صفدی، همانجا). وی لغت را از پدرش غالب و ابوبکر زبیدی و دیگران آموخت (ابن خلکان، ۳۰۱/۱) و خود از روایان اقوال پدر و ابوبکر زبیدی و عبدالوارث بن سفیان و جز ایشان و نیز راوی اشعار ابوتمام (مقری، ۱۳۵/۳) گردید (قس: ابن بشکوال، ۱۲۰/۱؛ ذهبی، ۵۸۵/۱۷). منابع ما بیشتر به ذکر پیوستگی وی به امیر ابوالجیش مجاهد بن عبدالله عامری (۴۳۶ ق/ ۱۰۴۴ م) امیر دانیه، بسنده کرده‌اند، اما پیش از این در زمان المنصور محمد بن ابی عامر (۳۹۲ ق/ ۱۰۰۲ م) ردّیای وی را در «دیوان التّدماء» می‌یابیم (ابن بسام، ۱ (۴/ ۱۹)). این روایت شاید تنها سندی باشد که حاکی از ارتباط وی با دستگاه خلفای اموی اندلس است.

گویند امیر ابوالجیش به علمای عصر خویش توجه بسیار داشت، گویا زمانی که بر مرسیه استیلا یافت، ابن تیّانی از تألیف کتاب خویش فارغ گشته بود. وی پیکی را همراه با خلعت (ابن سعید، ۱۶۶/۱) و هزار دینار اندلسی به سوی ابن تیّانی فرستاد و از وی خواست تا در کتاب خود بیفزاید که آن را برای امیر ابوالجیش تألیف کرده است. ابن تیّانی سخت برآشفّت و هدایا را پس فرستاد و در عبارتی برانزنده و بزرگ‌منشانه گفت: «به خدا سوگند اگر دنیا را به من ببخشند، هرگز نپذیرم. زیرا من این کتاب را نه خاص او که برای هر طالب علمی فراهم آورده‌ام» (حمیدی، ۱۷۲؛ قس: ابن بشکوال، ۱۲۰/۱؛ ضبی، ۲۵۲؛ یاقوت، همانجا).

ابوبکر مصحفی وزیر گویند: من سه بار ابن تیّانی ادیب را ملاقات کردم. دوبار در مرسیه و بار سوم در المریه (ابن خیر، ۳۶۰). این بار اخیر وی برای تدریس به آنجا آمده بود: ابن تیّانی در لغت سرآمد اقران